

بولتن بحث‌های نظری - سیاسی

(درونی)

جنبش توده‌ایهای مبارز انحصالی

شماره ۴

مرداد ماه ۱۳۶۶

توضیح لازم:

چهارمین بولتن بحثهای سیاسی - نظری (درونی) در حقیقت نخستین بولتنی است که توسط کمیته‌ی تهیه‌ی اسناد زیر نظر هیات موسسان منتشر میشود. بولتن بحثهای سیاسی - نظری، - همانگونه که در قطعنامه‌ی نشست تدارکاتی سراسری نیز تأکید شده است - "اسنادی را که مستقیماً به اعلام موجودیت و بیان هویت مربوط شوند و مباحث پیرامون این اسناد را منعکس خواهد ساخت. بولتن همچنین محل انعکاس نظرات رفقا پیرامون این اسناد: اسناد ششگانه، کارپایه‌ی اولیه و مسایل نظری - سیاسی مورد نیاز توده‌ایهای مبارز انحصالی خواهد بود."

بدین ترتیب از این پس بولتن بحثهای سیاسی - نظری حاوی اسناد اصلاح شده برپایه‌ی نظرات رفقا توسط کمیته‌ی تهیه‌ی اسناد و دیگر اسناد مورد نیاز نشست صلاحیتدار سراسری و در کنار آن نظرات، برخوردها و انتقادات رفقا پیرامون این نوشته‌ها خواهد بود. در این چهارچوب کلیه‌ی رفقا میتوانند مقالات خود را جهت درج در بولتن به کمیته‌ی تهیه‌ی اسناد ارسال دارند.

کمیته‌ی تهیه‌ی اسناد - تیرماه - ۱۳۶۶

فهرست مطالب

- ۱- نکاتی درباره‌ی سیاست ائتلافی- _____ ۳
- ۲- درباره‌ی انترناسیونال اول، دوم و سوم _____ ۳۵
- ۳- نکاتی چند درباره‌ی "نقدی بر تزهای ارائه‌شده درباره‌ی انقلاب آینده‌ی ایران" مندرج در بولتن بحث‌های داخلی شماره‌ی ۲ (مقاله‌ی رسیده از سوئد) - ۵۳

نکاتی درباره‌ی سیاست ائتلافی

دشمن کوردل و مرتجعی که بیاری جهل و جور، بر ویرانه‌های ایران حکومت میکند، هر روز آشکار تر از پیش، به انزوای بیشتری رانده میشود، و همزمان با بوج فزاینده‌ی ناخشنودی خلق، برای ادامه‌ی حیات نتگینش، تنازعات بیشتر و خودکامگی برهنه‌تری را بجان می‌خرد. روند انفراد رژیم، با خشم روزافزون مردم و با سراسیمگی جناحهای داخلی حکومتگران، شتاب بیشتری میگیرد و زمامداران مرتجع را به تصفیه‌های بازهم بیشتر، به پنهان کردن وحشترده‌ی اختلافات درونی و به تسک هرچه گستاخانه‌تر سیاست فریب و ارعاب وامیدارد.

اینروزها، با اطمینان و وضوح بیشتری میتوان روند معکوسی را در میان خلق، در میان نیروهای مترقی و مردمی، برای فشرده‌تر کردن صفوف خود، مشاهده کرد. اصل تلاشی انفراد کامل دشمن در رویارویی با وسیعترین جبهه‌ی نیروهای خودی، در همین عرصه است که نطفه‌های پیدائی خود را متظاهر میسازد و ضرورت انکار ناپذیر این صف‌آرایی سرنوشت‌ساز را آشکار میکند.

جنبش چپ ایران، در این زمینه نیز، میتواند و باید پیشگام تدارک این جبهه و پیش از آن، طراح آن سیاست ائتلافی باشد که بدور از سکتاریسم و انحصارطلبی، مفاهیم قابل طرح در سیاستهای ائتلافی را تدقیق بخشد و با تعیین دقیق آماجهای مورد نظر خود، ائتلافهای گوناگون با هدفهای متفاوت را ترسیم کرده، ویژگیها و قانونمندیهای هر یک را بدرستی باز شناسد.

نوشته‌ی حاضر، گامی در اینراه و با قصد تشریح و تعمیق اندیشه‌های مطرح شده در "تزه‌ای انقلاب و حاکمیت" در رابطه با سیاستهای ائتلافی و مساله‌ی مهم وحدت جنبش کمونیستی ایران و نیز گسترش مواضع اعلام شده در "مبانی سیاسی - نظری ... تهیه شده است."

اینک که جنبش توده‌ایهای مبارز انحصالی در آستانه‌ی اعلام موجودیت مستقل مرحله‌ایست، جای آن دارد که در اطراف این مضامین تامل و مکتب بیشتری بشود، تا زمینه‌ای گردد که بر پایه‌ی آن، میان توده‌ایهای مبارز تبادل نظر سازنده‌ای صورت بگیرد و از جمع‌بندی نظرات و پیشنهادات ارائه‌شده و با تکیه بر خرد جمعی سند جامعی به نشست صلاحیتدار سرتاسری ارائه‌گردد.

تدارکاتی سرتاسری^۱ مواضع ما در رابطه با وحدت جنبش کمونیستی و همکاری میان گردانهای کمونیستی ایران و سیاست و مشی ائتلافی جنبش توده‌ایهای مبارز انحصالی با نیروهای غیر کمونیستی، یکبار در ارتباط با انقلاب دمکراتیک با ستمگیری سوسیالیستی و باردیگر نسبت به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را میتوان در پیشنهادات زیر خلاصه نمود:

- جبهه‌ی متحد هائنگی چپ مارکسیستی: برای همکاری و اتحاد عمل میان گردانهای کمونیستی ایران،

- جبهه‌ی مردمی: برای انجام انقلاب دمکراتیک با ستمگیری سوسیالیستی،

- جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک: برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی.

همانند هر واقعیت اجتماعی دیگر، در این زمینه هم، پیشنهادهای و نظرات ارائه‌شده مبتنی بر شرایط سیاسی - اجتماعی کشور، متأثر از تناسب نیروهای سیاسی انقلاب و ضدانقلاب و با توجه بوضع و کیفیت و آمادگی جنبش کمونیستی ایران در حال حاضر میباشد. زیرا تدوین یک سیاست ائتلافی رانیتوان جدا از بطن اجتماعی - سیاسی و محیط و شرایطی که بر آن حاکم است و نیز حل تضادها و انجام وظایفی که هدف آن قرارداد و توان و ظرفیت نیروهای تشکیل‌دهنده و زمینه‌ی اتحاد عمل آنان بررسی نمود.

در "تراه‌ی انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت" پس از طرح اصلیتین تضادهای اجتماعی که نیروهای محرک انقلاب توانائی حل آنها را دارند و بیان وظایف مبرم انقلاب آینده‌ی ایران و تعیین نیروهای محرک انقلاب و متحدان طبقه‌ی کارگر، انقلاب ایران در زمره‌ی انقلابهای دمکراتیک با ستمگیری سوسیالیستی ارزیابی شده‌است.

با حرکت از این ارزیابی در همان نوشته موکدا تصریح شده‌است که چون "انجام پیروزمند یک انقلاب دمکراتیک با ستمگیری سوسیالیستی، جز از راه ائتلاف طبقاتی کارگران با سایر طبقات و نیروهای غیر پرولتری امکان ندارد و هژمونی طبقه کارگر در چنین ائتلاف طبقاتی شرط ضرور پیروزی آن و ضامن گذار آن به سوسیالیسم است، لذا مساله‌ی شکل طبقه‌ی کارگر، سازماندهی آن و ارتقاء آگاهی طبقاتی وی برای

درک رسالت تاریخی‌اش، اساسی‌ترین و مبرم‌ترین وظیفه‌ی کمونیست‌های ایرانست." (تزا
صفحه‌ی ۲۶)

به‌مین مناسبت "جبهه‌ی متحد نیروهای مردمی" برای انجام پیروزمند چنین
انقلابی مطرح شده و تشکیل یک "شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی" بمثابة‌ی
اولین قدم در راه ایجاد یک محور و جریان متحد و قوی کمونیستی در ایران با هدف
ایجاد حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران که در تأمین هژمونی طبقه‌ی کارگر در انقلاب
دمکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی نقش تعیین کننده‌ای ایفا خواهدکرد، پیشنهاد
شده‌است.

در "تزا" به انگای دستاوردهای معین و محدود انقلاب بهمن (بطور مشخصی در
زمینه‌ی ضد وابستگی به امپریالیسم) استقلال سیاسی، و توجه به نیروهای مولد تأکید
شده است که انقلاب آینده‌ی ایران، در تصویر کلی آن "درزمره‌ی انقلابات دمکراتیکی
است که از لحاظ مضمون از انقلاب بورژوازی بسی فراتررفته و تا آستانه‌ی سوسیالیسم
قابل گسترش خواهدبود. به‌مین مناسبت تصور انقلاب آینده‌ی ایران از نظر مارکسیستی
بدون تأمین سرکردگی طبقه‌ی کارگر نادرست است. هر گونه تحول سیاسی که صرفاً به
تغییر رژیم سیاسی ایران بیانجامد و به تغییر اساسی در صورتبندی اجتماعی - اقتصادی
کنونی به نفع طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان منجر نشود، در مرحله‌ی کنونی دیگر انقلاب
اجتماعی نیست."

در ادامه‌ی منطقی همین اندیشه، در بیان رابطه میان سرنگونی رژیم جمهوری
اسلامی و انقلاب دمکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی و نشان دادن کلیدی بودن امر
سرکردگی طبقه‌ی کارگر در تحولات دمکراتیک آینده و بمنظور تدقیق سیاست و مشی
کمونیستی در ائتلاف با سایر نیروها، چنین تأکید شده‌است: "خطای جدیست که صرفاً
سرنگونی رژیم ولایت فقیه و سقوط حکومت جمهوری اسلامی و تغییر رژیم کنونی را
باتمام اهمیت و عظمت آن در هر حالی، با انقلاب دمکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی که
تنها دورنمای واقعی انقلاب ایران در مرحله‌ی کنونی و از دیدگاه طبقه‌ی کارگر
ایرانست، یکی دانست. زیرا چنین حالتی فقط بشرطی صورت میگیرد که رهبری مبارزه
برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تحت هژمونی طبقه‌ی کارگر و جبهه‌ی مردمی
وسیع صورت پذیرد.... لذا همگام‌کردن عاجل‌ترین وظیفه، یعنی سرنگونی رژیم استبداد
قرون وسطائی حاکم با شعار استراتژیک استقرار یک "حکومت ملی - دمکراتیک با سمتگیری
سوسیالیستی" بدون آنکه مساله‌ی هژمونی طبقه‌ی کارگر تأمین شده‌باشد... عملاً
کمونیستها را بدنباله‌روی از نیروهای غیرپرولتری و بورژوازی خواهدکشاند." بدین
سبب ضرورت ائتلاف دمکراتیکی که بتواند به این نیاز مبرم سیاسی - اجتماعی پاسخ

دهد، در "تزهای انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت" مطرح گردیده اما بسط داده نشده است. هدف نوشته‌ی حاضر، توضیح و تکمیل "تزا" از جمله در این زمینه است.

ضرورت ائتلاف و مشی جبهه‌ای

چرا کمونیستها برای سیاست ائتلاف با نیروهای دیگر و تشکیل جبهه‌ی واحد اهمیت قائلند و چرا مبارزه‌ی جبهه‌ای یکی از عناصر مهم مبانی اساسی مشی مبارزات سیاسی آنان، در نبرد علیه امپریالیسم، برای دموکراسی و کسب قدرت سیاسی و تحولات بنیادی در جامعه تلقی میشود؟ قانونمندیهای عام هر ائتلاف جبهه‌ای کدامند؟ یک حزب کمونیست، سازمان پیشاهنگ و گردان متشکل طبقه‌ی کارگر و متحدان طبقاتی آن (دهقانان، تهیدستان شهر و روستا، روشنفکران زحمتکش، کارمندان و سایر اقشار مترقی) بر پایه‌ی ایدئولوژی و بینش واحد طبقه‌ی کارگر است. که هدف و آرمان واحدی را دنبال میکند، حال آنکه در یک جبهه ائتلافی با نیروهای سیاسی - اجتماعی و طبقات مختلف، با جهان بینی متفاوت و خاص خود و برنامه‌ی سیاسی و هدفهای گوناگون برای رسیدن به یک هدف مشترک و یا برانداختن خطر واحدی که همه‌ی نیروهای شرکت کننده در جبهه‌ی ائتلافی را تهدید میکند، شرکت مینمایند.

در حقیقت ضرورت تشکیل یک جبهه‌ی ائتلافی در درجه‌ی اول از آنجا ناشی میشود که هیچکدام از نیروهای متشکله‌ی آن به تنهایی قادر به انجام هدف مشترک و یا دفع خطر واحد نیستند. در چنین شرایطی، اتحاد عمل نیروهای سیاسی مختلف به یک ضرورت اجتناب ناپذیر مبدل میشود. بهمین مناسبت گاه در میان نیروهای تشکیل دهنده یک جبهه‌ی ائتلافی، ممکنست عناصر طبقاتی متناقضی شرکت کنند. مثلا در شرایط خطر سلطه‌ی خارجی و تجاوز امپریالیستی و یا دفع خطر حاکمیت فاشیستی در یک کشور چنین حالتی پیش میاید. در اینصورت جنبه‌ی موقتی و گذرابودن چنین ائتلافی و نیز بویژه مساله‌ی حفظ استقلال عمل و اندیشه و داشتن حق انتقاد از هر نیروی ائتلافی باشدت بیشتری مطرح شده و از ویژگیهای شرکت در چنین ائتلافهای جبهه‌ای کوتاه مدت و مقطعی است.

حتی، در ائتلافهای جبهه‌ای کم و بیش پایدار هم اصول دموکراتیک حاکم بر جبهه باید طوری باشد که منافع عمومی و مشترک نیروهای تشکیل دهنده‌ی آن، منافع ویژه‌ی هر یک از آنان را پایمال نکند و هر نیرو و سازمان شرکت کننده بتواند هویت مستقل ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را حفظ کند.

همانطور که گفته شد، هر جبهه‌ی ائتلافی را هدف، برنامه و نیروهای تشکیل دهنده‌اش مشخص می‌سازد. بدیهیست که به این مقوله همانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر، باید بطور مشخص برخورد نمود.

معهدا خطاست اثر میان سه عنصر اصلی یک جبهه‌ی ائتلافی (هدف، برنامه و نیروها) ی تشکیل دهنده‌ی آن رابطه‌ی مکانیکی و ساده برقرار کرد. مثلا از هدف یک جبهه نمیتوان خودبخود همه‌ی نیروهای تشکیل دهنده، بویژه وزن و توان رزمی هر یک از آنان را استنتاج کرد. نیروهای معین یک جبهه میتوانند بدلائل مختلف و ملاحظاتی سیاسی و تاکتیکی، برنامه‌هایی با مضامین متفاوت عرضه نمایند و یا احیانا در روند مبارزاتی و اوجگیری یا فروکش جنبش تغییراتی در شعارها و "برنامه‌ی سیاسی" جبهه وارد آورند.

برای اینکه یک جبهه‌ی ائتلافی قادر باشد بوظایف اصلی خود بپردازد، ضروریست از طرح و عمده‌کردن مسائل فرعی که به انجام مبرمترین و اصلی‌ترین وظیفه جبهه متحد صدمه میرساند، اجتناب شود و از تلاشهای هژمونیستی و تحمیلات ایدئولوژیک یا شیوه‌های گروهی و سلطه‌گرانه خودداری گردد.

وفاداری و تعهد به برنامه‌ی مشترک جبهه‌ی ائتلافی و همزمان با آن حفظ استقلال عمل و اندیشه‌ی هر سازمان و آزادی تبلیغ بنفع عقاید و نظرات اعضاء در خارج از جبهه شرط بقاء و استحکام جبهه و لازم و ملزوم یکدیگرند. زیرا هیچ سازمان سیاسی حاضر نخواهد شد که ایدئولوژی و موجودیت خود را قربانی اتحاد در جبهه‌ی ائتلافی‌ای کند که فی‌نفسه فاقد ایدئولوژی واحد و مشخصی میباشد و اساسا تفاوت یک جبهه‌ی ائتلافی از یک حزب سیاسی از جمله در همین نکته نهفته است. ویژگی یک جبهه‌ی ائتلافی سازمانهای سیاسی با ایدئولوژیهای متفاوت زیر سقف واحد برای انجام یک برنامه‌ی سیاسی یا مبارزاتی مشترک است. به این نکته دوباره باز خواهیم گشت.

۱- شورای متحد هاهنگی چپ مارکسیستی در راه وحدت

جنبش کمونیستی ایران

در نوشته‌های مختلف جنبش توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب تاکید شده است که تا زمانیکه گردانهای مختلف کمونیستی ایران به مثابه‌ی یک نیروی سیاسی متحد و مجهز به پلتفرم انقلابی نتوانند رهبری سیاسی توده‌های زحمتکش و بویژه کارگران را بدست آورند، حرکات اجتماعی و تحولات سیاسی آینده، در خارج از حیطه‌ی نفوذ و کنترل طبقه‌ی کارگر و پیشاهنگ آن صورت گرفته و سرگردگی جنبش و انقلاب بدست نیروهای

سیاسی غیرپرولتری و گاه حتی ارتجاعی افتاده و انقلاب بار دیگر عمیق خواهد ماند. تجربه‌ی عبرت‌انگیز انقلاب بهمن ۵۷ و پی‌آمدهای فاجعه‌بار آن هنوز در برابر چشمان همگان قرار دارد.

وقتی در نظر گرفته شود که سرنوشت انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی با امر سرکردگی طبقه‌ی کارگر گره‌خورده‌است و برای تأمین آن تشکل طبقه‌ی کارگر، سازماندهی آن و ارتقاء آگاهی طبقاتی وی برای درک رسالت تاریخی‌اش از شرایط لازم آنند. در آنصورت اهمیت نقش کمونیستها و جایگاه تعیین‌کننده‌ی وحدت جنبش کمونیستی ایران برجسته‌تر میشود.

اما طبقه‌ی کارگر برای آنکه قادر باشد مبارزات سایر طبقات و اقشار اجتماعی را سازمان داده و رهبری نماید، میبایست اضافه بر درجه‌ی عالی تشکل، از آنچنان سطح بالای آگاهی سیاسی - طبقاتی، دانش سوسیالیستی هم برخوردار باشد که به رسالت تاریخی خود بمتابه‌ی گورکن سرمایه‌داری معرفت بیابد و با چنین درک و اعتماد به نفسی، به میان سایر زحمتکشان و توده‌های محروم جامعه رفته به خواستها، تمایلات و مطالبات توده‌های وسیع انقلابی، مضمون ضدسرمایه‌داری و بار سوسیالیستی دهد.

اثر طبقه‌ی کارگر از نظر تاریخی و به اقتضای توان و ظرفیت طبقاتی خود گورکن سرمایه‌داریست، مشخصه‌ی سازمان کمونیستی هم در اینست که یگانه اهرم سیاسی - تشکیلاتی است که با چنان ابزار ثنوریک و آموزشهای علمی - اجتماعی و برنامه‌های مجهزاست که به اتکای آن میتواند طبقه‌ی کارگر و زحمتکشانش را جهان بینی علمی و فرهنگ سوسیالیستی آموزش دهد تا کارگران "از طبقه‌ای در خود"، "به طبقه‌ای برای خود" دگرگون شوند و در انجام رسالت تاریخی خود، مبارزات انقلابی مشترک با سایر طبقات اجتماعی را رهبری کرده و به پیروزی برسانند.

بنابراین همان اندازه که نقش طبقه‌ی کارگر و رسالت تاریخی آن سرنوشت ساز است، نقش کمونیستها هم بمتابه‌ی عناصر پیشاهنگ و آگاه و مروجین ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر تعیین‌کننده‌است. زیرا طبقه‌ی کارگر بدون سازمان انقلابی و بدون مجهز بودن به تئوری انقلابی و خودآگاهی طبقاتی قادر به ایفای نقش تاریخی خود نخواهد بود. اهمیت یک جنبش کمونیستی متحد و قوی در ایران و مجهز به مشی انقلابی و مردمی از همینجاست، ضعف نسبی و پراکندگی گردانهای کمونیستی هم بهمین مناسبت هشدار دهنده و تاسف‌بار است.

در حال حاضر، سازمانهای سیاسی با ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر، در اثر هجوم فاشیسم مذهبی حاکم و سرکوب و پیگرد و کشتار جنایتکارانه‌ی مبارزان کمونیست بدست جلدان

جمهوری اسلامی، عموماً تضعیف شده‌اند. از سوی دیگر بدنبال انشعابات و جدائیهای متعدد در گذشته و حال و نیز بر اثر عملکرد انحرافات چند سویه از جمله در زمینه‌های نظری، اصول دموکراتیک تشکیلاتی، درک و تلقی از روابط بین‌المللی، این سازمانها جدا از هم و غیر متحد هستند. مجموعه‌ی این عوامل توان رزمی کمونیستها و پتانسیل مبارزاتی و نفوذ سیاسی - اجتماعی آنها را کاهش داده‌است. خفقان کنونی در کشور و مشکلات ناشی از نداشتن تماس زنده و منظم و وسیع با طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و محروم ماندن از شرکت فعال در حیات سیاسی و فعالیتهای توده‌ای، توفیق به حل مشکلات فوق‌الذکر را دشوارتر کرده‌است. بویژه این واقعیت را در نظر بگیریم که وحدت گردانهای کمونیستی با تجمع مکانیکی آنها عملی نخواهد شد. این وحدت تنها با نفی و طرد انقلابی انحرافات چند سویه ارگانیک موجود و با دستیابی به درک درست و علمی در اصلیت‌ترین زمینه‌های نظری و مبانی ایدئولوژیکی و رسیدن به یک مشی سیاسی - انقلابی واحد و منطبق با شرایط اجتماعی - سیاسی ایران و نیز با توفیق به اتخاذ معیارهای انسانی - کمونیستی، چه در روابط درون سازمانی و چه در روابط بیرونی و اجتماعی، ممکن خواهد بود.

بنظر ما درک واحد و همگرا از جمله نکات زیر را دربرمیگیرد:

الف: پذیرش مبانی حداقل پلانترم چپ در عامترین خطوط آن: پذیرش ضرورت هرژمونی طبقه‌ی کارگر در انقلاب دموکراتیک، توافق عمومی بر سر مرحله‌ی انقلاب، نفی رفرمیسم و سکتاریسم، اهمیت دموکراسی در جامعه و در سوسیالیسم.

ب: برخورد ارزیابی درست به انقلاب بهمن، حاکمیت فردای آن، نقش و وظایف کمونیستها در قبال آن و ارزیابی انتقادی از نقش سازمان خود در این انقلاب و ریشه‌یابی خطاها و انحرافات.

ج: نفی سانتالیسم بوروکراتیک و پذیرش اصول دموکراتیک درون سازمانی و نفی شیوه‌های ناسالم در برخورد غیردموکراتیک به کلیت جنبش عام.

د: نفی درک انحرافی از انترناسیونالیسم پرولتری (از نوع حزب توده‌ای و امثالهم).

ه: اعتقاد صادقانه به ضرورت و مبرم بودن تشکیل حزب واحد طبقه‌ی کارگر و تلاش مستمر در راه انجام آن فارغ از هرگونه روحیه‌ی هرژمونیستی، خودمرکزبینی و سکتاریزم.

۲. جبهه‌ی متحد مردمی: برای انجام انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی

در "تزه‌ای انقلاب بهمین ۵۷ و حاکمیت" پس از ارزیابی از انقلاب بهمین و حاکمیت و تطبیح اجتماعی - سیاسی آن و با حرکت از رشد نیروهای مولده و در نظر گرفتن نقش مسلط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری. پس از ترسیم تضادهائیکه نیروهای محرک انقلاب توانائی حل آنها دارند و تبیین وظایفی که انقلاب آینده‌ی ایران، انجام پیروزمند آنها را بعهده خواهد داشت و بالاخره تعیین متحدان طبقه‌ی کارگر بمتابه‌ی نیروهای محرک انقلاب، تعریف زیرین بعمل آمده‌است: "انقلاب ایران از دیدگاه ما و از لحاظ حل وظایفی که در برابر آنست و بویژه بمناسبت کیفیت و ترکیب نیروهای سیاسی و طبقاتی که در انجام آن متحدان بالقوه طبقه‌ی کارگرند انقلابیست دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی." (تزه‌ا... صفحه ۲۶) و سپس قید شده‌است: "...انجام پیروزمند یک انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی، جز از راه ائتلاف طبقاتی کارگران با سایر طبقات و نیروهای غیرپرولتری امکان ندارد و هژمونی طبقه کارگر در چنین ائتلاف طبقاتی شرط ضرور پیروزی آن و ضامن گذار به سوسیالیسم است."

ستاد مشترکی که باید طبقه‌ی کارگر و متحدان وی را سازمان داده و به سوی انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی هدایت نماید و حاکمیت برآمده از انقلاب را تشکیل دهد و "مجموعه‌ی اقدامات بعدی دولت انقلابی با هژمونی طبقه‌ی کارگر، چه در زمینه‌ی تقویت و گسترش بخش دولتی بویژه در رشته‌های کلیدی و استراتژیک و توسعه‌ی تعاونیها، چه در کنترل و هدایت بخش خصوصی اقتصاد، چه در جهت سازماندهی سیستم حکومتی، چه در رابطه با اقدامات اجتماعی و رفاهی، بویژه بفتح محرومترین اقشار جامعه، سنگتیری انقلاب را به سوسیالیسم ممکن" سازد، در همان نوشته تحت عنوان: "جبهه‌ی متحد نیروهای مردمی" و یا "جبهه‌ی متحد مردمی" آمده‌است.

نام چنین جبهه‌ای تا آنجا که همان هدف، برنامه و نیروهای متشکله و محرکه را در برگرفته و مضمون آنرا منعکس سازد، میتواند متفاوت باشد و بهیچوجه مساله‌ی مهمی نیست.

همانگونه که تاکید شده، مساله‌ی هژمونی دمکراتیک طبقه‌ی کارگر در چنین انقلابی، مساله‌ی کلیدی و شرط ضرور پیروزی آن و ضامن گذار موفقیت‌آمیزی به سوسیالیسم است. هژمونی دمکراتیک طبقه‌ی کارگر بیانگر رابطه میان طبقات و اقشاریست که نیروهای محرکه‌ی انقلاب را تشکیل میدهند و فقط در سایه‌ی وزن و اهمیت اجتماعی و آمادگی رزمی و قدرت سازماندهی طبقه‌ی کارگر و پیشاهنگ وی تامین میگردد و با حرکت از برنامه‌ی انقلابی با مضمون دمکراتیک و سمتگیری ضدسرمایه‌داری و سوسیالیستی عینیت مییابد.

لنین میاموزد که "خود را "پیشاهنگ" و واحد پیشرو نامیدن کافی نیست، - باید عمل هم طوری باشد که تمام واحدهای دیگر ببینند و ناگزیر معترف گردند که ما پیشاپیش همه‌گام برمیداریم. - آیا براستی نمایندگان "واحدهای" دیگر چنان احمقانه‌ی هستند که با حرف ما "پیشاهنگ" بودن ما را باورکنند." (چه باید کرد؟ ص ۱۰۴ ترجمه‌ی پورهرمزان)

سرگردگی انقلاب هم بهمین نحو است و امری نیست که در پشت میز مذاکره به حزبی یا گروهی سپرده شود. حزب و گروهی که با چنین ادعائی وارد جبهه‌ی متحد بشود از همان آغاز مایه‌ی ناگامی و موجبات تلاشی نهائی آنرا فراهم میسازد. هژمونی طبقه‌ی کارگر، جزو مطالبات و شروط شرکت یک حزب و جریان سیاسی در یک جبهه نیست. هژمونی دمکراتیک طبقه‌ی کارگر و حزب آن، در جریان عمل و سازماندهی مبارزات مردم و جلب اعتماد توده‌های میلیونی زحمتکشان و بطور طبیعی و خود بخودی فراهم میگردد. هوشی‌مین میاموزد: "حزب نباید ادعای رهبری جبهه‌ی دمکراتیک را داشته باشد، بلکه باید خود را به مانند یکی از فعالترین و از خودگذشته‌ترین و صدیق‌ترین اعضای جبهه نشان دهد. مقام رهبری هنگامی به او سپرده خواهد شد که توده‌های وسیع مردم در جریان کار و مبارزه‌ی روزمره، درستی سیاست او و لیاقت رهبری‌اش را بشناسند." (آثار منتخب هوشی‌مین، متن فرانسه ص - ۱۴)

از همینجاست که اهمیت مساله‌ی وحدت جنبش کمونیستی ایران، ضرورت ایجاد یک محور و مرکزیت کمونیستی متحد و قوی، بنحوی که بتواند در توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان و سایر اقشار مردمی و انقلابی نفوذ کرده، آنرا متشکل سازد،

سطح آگاهی سیاسی - طبقاتی شانرا ارتقاء دهد و آنها را به مبارزات سرنوشت ساز رهبری کند، بیش از پیش برجسته تر میگردد. هرگز نباید از نظر دور داشت که وحدت طبقه ی کارگر را نمیتوان در شرایط پراکندگی گردانهای کمونیستی تامین کرد.

وظایف و برنامه ی عمل "جبهه ی متحد مردمی"

وظایف و برنامه ی عمل جبهه شامل دو مرحله است:

الف - برنامه ی سیاسی - مبارزاتی : تا مرحله ی پیروزی و سرنوشتی رژیم و کسب قدرت سیاسی.

ب - برنامه ی سیاسی - اجتماعی: برنامه ی دولت برآمده از انقلاب، بقصد انجام اقدامات دمکراتیک در زمینه های سیاسی - اجتماعی، اقتصادی - فرهنگی و ایجاد نهادهای نوین حاکمیت و سازماندهی تدریجی و مسالمت آمیز کل جامعه و اتخاذ اقدامات مقتضی در جهت سوق دادن انقلاب به سوی سوسیالیسم است.

بدیهیست که شکل و مضمون برنامه ی سیاسی - مبارزاتی برای کسب قدرت سیاسی و نیز برنامه ی سیاسی - اجتماعی دولت پس از کسب قدرت "جبهه ی متحد مردمی" برحسب آنکه رژیم جمهوری اسلامی مقدم بر انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی، از سوی یک "جبهه ی متحد دمکراتیک" (بنحویکه بعدا در این نوشتار توضیح داده خواهد شد) سرنوشت شده باشد یا نه، متفاوت خواهد بود.

اما خطوط کلی و اصلی برنامه ی سیاسی - مبارزاتی و نیز بخش مهمی از وظایف دمکراتیک، در هر دو حالت، تقریبا از جهات مختلفی یکسانست. منتهی عمدتا درجه ی بنیادی بودن، پیگیرتر بودن و مردمی تر بودن آن در حالت سرنوشتی رژیم به رهبری "جبهه ی متحد مردمی" اساسی تر و چشمگیرتر خواهد بود. مهمتر آنکه کل اقدامات دمکراتیک دولت برآمده از انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی، به علت نقش رهبری کننده ی طبقه ی کارگر در آن، از همان آغاز و به درجات مختلف بار سوسیالیستی داشته و نهایتا در خدمت آن خواهد بود.

برنامه ی سیاسی - مبارزاتی برای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی: دربرگیرنده و کلیه اشکال مسالمت آمیز و قهرآمیز مبارزاتی است. این برنامه کلیه فعالیتها؛ تبلیغی و تهییجی و سازماندهی و ایجاد هسته های مبارزاتی را شامل میشود. برنامه ی بار شامل سازماندهی فعالیت نیروهای مترقی و دمکراتیک داخل و خارج کشور باشد هماهنگی کامل میان این دو صحنه ی مبارزه را که در یکی جنبه های مخفی و غیرقانونی

و در دیگری جنبه‌های علنی و قانونی مبارزه برتری دارند، برقرار سازد. برنامه‌ی سیاسی - مبارزاتی، از شرکت در سازمانها و نهادهای "مشروع" و "قانونی" جمهوری اسلامی نظیر شوراهای اسلامی، تعاونیها، اتحادیه‌های صنفی، جهادسازندگی، شوراهای محلی (خلاصه هر جا که توده‌های مردم در آنجا حضور دارند و به فعالیتی مشغول‌اند) (۱) گرفته، تا ایجاد اتحادیه‌ها و تشکلهای مستقل یا نسبتاً مستقل کارگری و مردمی، از سازماندهی و شرکت فعال در تظاهرات ضد جنگ، سازماندهی اعتراضات و شرکت در ابراز تارضایتیهای مردم در صفهای طولانی، اعتراضات علیه گرانی و کمبودها گرفته تا ایجاد هسته‌های مقاومت و مبارزه را دربرمیگیرد. خلاصه حضور فعال در هر جا که توده‌ها هستند و تشویق و شرکت فعال در حرکات و نمایشهای اعتراضی، هر جا که ممکن باشد. بنحویکه از جوینبارهای اعتراضی، رودخانه‌ها و شط‌های خروشان حرکات اجتماعی - مبارزاتی تکوین یابد و تاروپود رژیم ارتجاعی و مطلق العنان جمهوری اسلامی با یک قیام عمومی درهم‌ریزد و حیات جهنمی ایندستگاه سفاک یکبار برای همیشه پایان یابد.

برنامه‌ی سیاسی - اجتماعی و برنامه‌ی عملی دولت برآمده از انقلاب، در حالیکه سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی در بطن یک انقلاب دمکراتیک با سنگبری سوسیالیستی انجام بگیرد، عملاً برنامه‌ی دولت انقلابی منبث از "جبهه‌ی متحد مردمی" خواهد بود که عبارت از انجام تعهدات و وظایف دمکراتیک زیرین است و در "تزهای انقلاب..." خطوط اصلی آن قید شده‌است. دولت برآمده از انقلاب باید:

- آزادیهای دمکراتیک، آزادی بیان و قلم، آزادی تشکلهای سیاسی، کارگری،

۱- لنین تأکید میکند: "برای آنکه بتوان به "توده‌ها" یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی "توده" را بسوی خود جلب کرد، باید بهرگونه فداکاری تن درداد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت، تا بتوان به شیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، مصر و شکیبا درست در آن موسسات و اجتماعات و جمعیتها، ولو بینهایت ارتجاعی که توده‌ی پرولتر یا نیمه‌پرولتر را در برداشته‌باشند به ترویج و تبلیغ پرداخت." (بیماری کودکی "چپ‌گرایانه" کمونیسم) لنین برای نشان دادن اهمیت حضور در جمعیت توده‌ها تا آنجا پیش میرود که در همان اثر توصیه میکند: "باید... بهرگونه فداکاری تن درداد و حتی - در صورت لزوم - بهرگونه حیل، مکر، شگردهای غیرقانونی و مسکوت گذاشتن و کتمان حقیقت توسل جست تا به سندیکاها راه یافت، در آنها باقیماند و بهر قیمتی شده فعالیت کمونیستی در آنها انجام داد."

صنفي، فرهنگي و غيره را در کشور تضمين نمايد

- حقوق بشر و برابري کامل حقوق زن و مرد را تامين و تضمين نمايد، قوانين

ارتجاعي را لغو نموده سازمانهاي سرکوبگر نظير سپاه پاسداران، ساواجا و کميته‌هاي

رنگارنگ را منحل سازد تا جامعه‌ي آزاد و فارغ از استبداد برقرار گردد

- با استفاده‌ي معقول و برنامه‌ريزي شده از امکانات و درآمدهاي ملي، در راه

ارتقاء سطح زندگي مردم و تامين حقوق اجتماعي محروم‌ترين و ستم‌ديده‌ترين اقشار

جامعه‌ي شهر و روستا قدمه‌هاي اساسي و موثري بردارد

- کار براي همه، مسکن براي همه و زندگي شايسته براي محرومان جامعه را تامين

نمايد

- مساله‌ي بيگاري را حل نموده، قانون کار و بيمه‌هاي اجتماعي مترقي را تدوين

نمايد، ساعات کار را تا حداکثر ۴ ساعت در هفته کاهش داده و حداقل دستمزد براي

تضمين زندگي شايسته تعيين نمايد. شرکت کارگران را در اداري امور کارخانه‌ها و

موسسات صنعتي، کشاورزي و خدمات برپايي نظام شورائي عملي سازد

- سرمايه‌هاي بزرگ را مصادره نموده، بازرگاني خارجي را ملي نمايد، بازرگاني

داخلي را تحت کنترل دولت درآورد و شبکه‌هاي بزرگ توزيع داخلي را دولتي سازد و

مستغلات و زمينه‌هاي بزرگ شهري را مصادره نمايد

- به مالکيت بزرگ زمين هرجا و هر قدر که مانده است يکبار براي هميشه پايان دهد.

مسائل دهقاني و روستاهاي ايران را از نظر تامين آب، بذر، وسايل و ماشينهاي

کشاورزي، اعتبارات بانکي، از ميان بردن واسطه‌ها و انگلها، ايجاد راهها، تامين برق،

تاسيس درمانگاه و ساختن مدرسه را با برنامه‌هاي ضربتي و اولويت دادن، حل کند

- مساله‌ي ملي را بر اصل حق تعيين سرنوشت خلقها، بر پايي تامين حقوق

دمکراتيک خلقهاي ايران و جلب اتحاد داوطلبانه‌ي آنها در چارچوب ايراني آزاد و

مستقل و واحد حل نمايد.

افزافه بر آن.

- دولت موقت بلافاصله و بدون قيد و شرط به جنگ غيرعادلانه عليه خلق کرد پايان

دهد و نيروهاي مسلح را از کردستان فراخواند و بلافاصله با حزب دمکرات کردستان

ايران و نمايندگان واقعي و اصيل خلق کرد بمذاکره نشسته و با شناسائي خواست خلق

کرد براي خودمختاري، شرايط فوري تامين تمام و کمال آنها بمتابه‌ي قدم جدی

صادقانه در راه رفع ستم ملي عليه خلق کرد فراهم کند.

- دولت موقت بايد در طرح قانون اساسي نوين، با قبول خواست خودمختاري براز

سایر خلقهای ساکن ایران به تصمیم بی قید و شرط آن بر سرتاسر کشور اقدام کند. مبارزه برای خودمختاری خلقهای ساکن ایران، بخش لاینفک مبارزه‌ی عام مردم ایران برای یک دیمکراسی پایدار است.

- یک سیاست خارجی مستقل و ضدامپریالیستی اتخاذ کند و برای تحکیم روابط دوستانه با احزاب و سازمانهای مترقی جهان و دفاع از جنبشهای رهاییبخش بویژه از خلق ستمدیده‌ی فلسطین و استقرار روابط دوستانه و برابر حقوق باکشورهای منطقه تلاش کند.

آنچه که ویژگی برنامه‌ی انقلاب دیمکراتیک با سمبلگری سوسیالیستی است، از جمله در نکات زیرین مندرج در نوشته‌ی فوق‌الذکر آمده است:

اول - "پایان دادن به عقب ماندگیها و فقر و تأمین عدالت اجتماعی، کاهش و پایان دادن به اختلاف فاحش طبقاتی موجود، استفاده‌ی عادلانه از درآمدهای ملی بمنفع تمام طبقات و انتشار اجتماعی، بویژه محرومترین آنان، احیای واقعی اقتصاد ملی، فقط با توقف رشد سرمایه‌داری در کشور و سمبلگری سوسیالیستی امکان پذیر است." (تزه‌ای، ۱۲۵)

از این انتخاب راه‌رشد دو توصیه‌ی اساسی زیر در ترزاها صورت گرفته است:

"سرمایه‌های بزرگ را مصادره و بازرگانی خارجی را ملی کند، بازرگانی داخلی را تحت کنترل دولت در آورد. شبکه‌های بزرگ توزیع داخلی را دولتی سازد و مستغلات و زمینهای بزرگ شهری را مصادره نماید." (تزه‌ای، ص ۱۲۴)

"با وجود بخش عظیم و توانای دولتی در اقتصاد، با تصرف قدرت دولتی از سوی نیروهای مردمی با هژمونی طبقه‌ی کارگر، دستگاهها و امکانات اقتصادی و مالی حاضر و آماده‌ای به مالکیت دولت انقلابی در میآید که با تکیه بر سازماندهی دیمکراتیک آن و شرکت زحمتکشانشان در امور، از همان آغاز بار سوسیالیستی پیدامیکند و برتری فزاینده‌ی خود را بر بخش خصوصی سرمایه‌داری، که ضرورتاً مدتها در کل اقتصاد کشور حضور خواهد داشت، حفظ میکنند.

مجموعه‌ی اقدامات بعدی دولت انقلابی با هژمونی طبقه‌ی کارگر، چه در زمینه‌ی تقویت و گسترش بخش دولتی، بویژه در رشته‌های کلیدی و استراتژیک و توسعه‌ی تعاونیها، چه در کنترل و هدایت بخش خصوصی اقتصاد، چه در جهت سازماندهی سیستم حکومتی، چه در رابطه با اقدامات اجتماعی و رفاهی، بویژه بمنفع محرومترین اقشار جامعه، سمبلگری انقلاب دیمکراتیک را به سوسیالیسم ممکن خواهد کرد." (تزه‌ای، ص

(۲۶ -

ثانیا. در رابطه با حاکمیت و سیستم دولتی و اجتماعیت که باید سنگیری سوسیالیستی انقلاب دمکراتیک را تضمین کند. در این رابطه در تزاها... نکات زیرین قید شده است:

- "انقلاب آینده‌ی ایران باید بتواند: روینای سیاسی - استبدادی را در هر شکل آن درهم بکوبد و ساختار حکومتی نوینی برپایه‌ی دمکراتیک و شرکت فزاینده‌ی مردم در امور خود و امور کشوری تأمین نماید." (تزاها، ص ۲۴)

- "انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی سرآغاز حرکت تدریجی و مسالمت‌آمیز جامعه بسوی سوسیالیسم است.

ائتلاف داوطلبانه، دمکراتیک و انقلابی طبقات، نیروها و سازمانهای سیاسی مختلف و متفاوت، وجود و تضمین سیستم واقعا چند حزبی، تجدید سازمان دمکراتیک ساختار دولتی و گسترش نظام شورائی برپایه‌ی شرکت واقعی زحمتکشان و مردم در اداره‌ی امور خود، تضمین واقعی و قانونی آزادیهای دمکراتیک و فعالیت صنفی، سندیکائی، فرهنگی و سیاسی برای همه‌ی ساکنان کشور، احترام به آزادی و حقوق دمکراتیک و بسط و گسترش آن، از اساسترین وظایف حاکمیت و دولت برآمده از انقلاب در کشور عقب مانده از نظر فرهنگی ایرانست. که اختناق، استبداد و زورگوئی در آن ریشه‌های تاریخی و سنتی بس طولانی داشته و گرایش به بازگشت بسوی استبداد، از زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی نگران کننده‌ای برخوردار است.

دمکراتیزه کردن کل زندگی اجتماعی و پاسداری از آن، از وظایف اصلی و دانشی دولت و حاکمیت و نهادهای برآمده از انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی خواهد بود، تا آنکه در جریان گذار به سوسیالیسم، خصلت دمکراتیک و تعمیق شده‌ی جامعه‌ی نوین استمرار یابد." (تزاها، ص ۲۶)

نیروهای متنکله‌ی "جبهه‌ی مردمی"

حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران در صورت فقدان آن، شورای متحد هاهنگی چپ مارکسیستی تعمیق یافته و یکپارچه شده، سایر نیروهای دمکرات انقلابی و دمکرات ملی و نیز شخصیتهای منفرد کمونیست، دمکرات انقلابی و دمکرات - ملی که هوادار آرمانهای سوسیالیستی هستند.

از نظر طبقاتی، نیروهای شرکت کننده در چنین جبهه‌ایرا کارگران، دهقانان غیرمرفه، زحمتکشان شهر و روستا، حاشیه‌نشینان، خرده‌بورژوازی، اقشارمیانی غیرمرفه

و روشنفکران زحمتکش که با برنامه‌ی جبهه‌ی متحد مردمی موافقت دارند تشکیل می‌دهند.

بخش مرفه خرده‌بورژوازی در کل آن، جزو نیروهای تشکیل دهنده و محرک انقلاب دمکراتیک با سنتگیری سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد. زیرا در رشته‌های مختلف تولید و توزیع و خدمات، با هزاران ریسمن با سرمایه‌داری گره‌خورده‌است و با تأثر از ایدئولوژی سرمایه‌داری دانش در تلاش و آرزوی "ارتقاء" طبقاتی خویش است. اما "جبهه‌ی متحد مردمی" با برنامه‌ی حداقل خود و سیاست و مشی درست باید بکوشد تا این قشر و نیز بورژوازی کوچک و متوسط را در کلیت آن یا بیطرف نگهداشته و یا با آن جداگانه اتحاد موقت و مشروط ببندد. این اتحاد موقت و مشروط می‌تواند هم شامل دوران انقلاب و هم دوران سازندگی باشد. این قشر در حقیقت بخشی از سرمایه‌داری خصوصی ملی را تشکیل می‌دهد که "ضرورتاً تا مدتها در اقتصاد کل کشور حضور خواهد داشت". (ترها، ص ۲۶) با توجه به توان بخش دولتی اقتصاد، موفقیت چنین سیاستی سهل و ممکن است.

رابطه و تأثیر متقابل "جبهه‌ی متحد مردمی"

و

"شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی"

تشکیل "جبهه‌ی متحد مردمی" وظیفه‌ی گردانهای کمونیستی و دورنمای مبارزاتی آنهاست. اما بنظر ما مقدم بر آن، تشکیل "شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی" و تلاش برای تعمیق و یکپارچگی این شوراها هدف ایجاد یک جریان و محور کمونیستی متحد و قوی، قرار دارد. زیرا وجود آن شرط لازم و ابزار اصلی و اجتناب ناپذیر جبهه‌ی متحد مردمی است که هدف خود را انجام انقلاب دمکراتیک با سنتگیری سوسیالیستی به سرکردگی طبقه‌ی کارگر قرار داده‌است. بهمین مناسبت، در "ترهای انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت" در بررسی روابط متقابل "جبهه‌ی متحد مردمی" و "شورای متحد هماهنگی..." پس از اشاره به تشکیل "شورای متحد هماهنگی..." به‌تابه‌ی اولین قدم، تأکید می‌شود که: "قدم دوم گسترش این شورای تعمیق شده به جبهه‌ای با شرکت نیروهای دمکرات انقلابی و دیگر نیروهای رادیکال ملی - دمکرات خواهد بود." (ترها، ص ۲۶)

باید با اطمینان گفت، بدون یک حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران و غلبه بر پرانگندگی صفوف گردانهای کمونیستی کشور، و یا لاقط وجود یک جریان و محور متحد و قوی کمونیستی، نظیر "شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی"، همانگونه که در "ترها" هم

تاکید شده است، خطر جدی وجود دارد که "سازمانهای کمونیستی جدا از هم را به دنباله روی از نیروهای غیرپرولتری و یا به انزوای کامل بکشاند" و انقلاب بار دیگر عقیم بماند.

۳ - جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی

همزمان با تلاش دائمی برای وحدت گردانهای کمونیستی، وظیفه‌ی عام و عاجل مبارزه برای سرنگونی رژیم مطلق‌المنان جمهوری اسلامی قرار دارد که خواست همگانی است.

با توجه به تضادها و تناقضات روزافزون جمهوری اسلامی، عجز و ناتوانی آن در حل معضلات اقتصادی - اجتماعی کشور، با در نظر گرفتن جنگ خانمانسوز پایان ناپذیر، فقر و فشار اقتصادی توده‌های زحمتکش، ارتجاع فرهنگی و مدنی که به کل جامعه تحمیل میشود، خفقان مذهبی قرون وسطائی که بیداد میکند و دگراندیشان را به صلابه میکشد، زنان کشور را تحقیر میکند، به بیگاری و سرگردانی جوانان دامن میزند و اینک هفت سالست جنگ نابرابر و غیر عادلانه‌ایرا علیه مردم شجاع کردستان که شعار آزادی برای ایران و خودمختاری برای کردستان را سر میدهند، تحمیل کرده است و دارد میهن ما و انسانهای ساکن آنرا قرن‌ها از تمدن، ترقی و پیشرفت بفقرا برده و کشور را بسوی نابودی میکشاند. با آگاهی از محدود و محدودتر شدن پایه‌های طبقاتی رژیم و انزوای روزافزون آن (بدون آنکه هنوز کاملا از پایگاه توده‌ای - مذهبی محروم شده باشد)، مسأله‌ی مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به مبرمترین و عمده‌ترین وظیفه‌ی همه‌ی نیروهای کمونیست، دمکرات و ملی مبدل گردیده است.

در اینجا این سؤال مطرح میشود که آیا امر مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را میشود بعهده‌ی همان "جبهه‌ی متحد مردمی" گذاشت که انجام انقلاب دمکراتیک با سمنگیری سوسیالیستی، هدف و وظیفه اصلی آنست؟ مسلما آری. اما در اینصورت این دو وظیفه باهم صورت میگیرد و در حقیقت همان انقلاب دمکراتیک با سمنگیری سوسیالیستی است که انجام میگیرد و در عین حال سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی را نیز در بردارد. چنین حالتی در شرایطی امکان پذیر است که همانگونه قبلا و بارها تأکید شده است، هژمونی طبقه‌ی کارگر در جریان سازماندهی مبارزات ضد رژیم و حرکات انقلابی ناشی از آن تأمین گردد و نیز توده‌های شرکت کننده در این مبارزه و مجموعه‌ی نیروهای سیاسی موثر شرکت کننده در آن، چنین آمادگی ذهنی و مبارزاتی را داشته باشند. در صفحات قبل، مشکلات عملی و واقعی چنین وضع و دستاوردی را در اوضاع و احوال کنونی کشور توضیح دادیم. تردیدی نیست که کمونیستها هشیارانه و پیگیرانه و با استفاده‌ی معقول و ماهرانه از همه‌ی امکانات و تحولات، برای تأمین چنین

حالتی، تلاش خواهند کرد. منتهی آنچه باید از آن قویا پرهیز نمود، قرار دادن آرزوها بجای واقعیت است. بهمین مناسبت، در "تزه‌های انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت"، برای تدقیق و روشنتر کردن مشی و سیاست مبارزاتی خود و نیز برای از میان برداشتن توهم و سردرگمی که موضعگیری بعضی از جریان‌های سیاسی، نظیر حزب توده‌ی ایران بوجود آورده‌است، موکدا چنین قید میشود: "خطای جدیست که صرفا سرنوشتی رژیم ولایت فقیه و سقوط جمهوری اسلامی و تغییر رژیم کنونی را با تمام اهمیت و عظمت آن در هر حالی، با انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی که تنها دورنمای واقعی انقلاب ایران در مرحله‌ی کنونی، از دیدگاه طبقه‌ی کارگر ایرانست، یکی دانست. زیرا چنین حالتی فقط بشرطی صورت میگیرد که رهبری مبارزه برای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی تحت هژمونی طبقه‌ی کارگر و جبهه‌ی مردمی وسیع صورت پذیرد."

در اینجا بیمناسبت نیست مجددا یادآوری شود که در شرایط فعلی، "شورای ملی مقاومت" عملاً هر نوع شانس جدی تبدیل شدن به یک جبهه‌ی وسیع دمکراتیک و مستقل را از دست داده و از سوی دیگر گروه‌های مختلف سلطنت طلب نیز مانند "نهضت مقاومت ملی ایران"، "جبهه‌ی نجات ایران" و غیره با پشتیبانی محافل امپریالیستی برای استقرار مجدد سلطنت فعالیت میکنند.

در چنین شرایطی تلاش مستقل برای ایجاد یک جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک، متناسب با نیازهای واقعی و مبرم لحظه بقصد سازماندهی مبارزات مردم برای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی، جبهه‌ی متحدی که واقعا خواستار استقلال و آزادیهای دمکراتیک پیگیر و پایدار باشد و دولت موقت پس از سرنوشتی را تا استقرار یک جمهوری دمکراتیک عهده‌دار شود، بیش از پیش ضرورت مییابد.

وظیفه‌ی جدی کمونیستها شرکت فعال و پیشاهنگ در مبارزه برای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی، حضور در مبارزات کارگران و زحمتکشان، سازماندهی آنان و تلاش برای ارتقاء سطح آگاهی سیاسی - طبقاتی آنانست. ادامه‌ی روند انقلابی برای انجام انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی در گرو موفقیت کمونیستها در این مقطع مبارزاتی و در پیگیری و تعمیق خصلت دمکراتیک مبارزه‌ی توده‌ها برای سرنوشتی و در چگونگی اقدام به سرنوشتی است...

اهداف و وظایف جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک و نقش آن پس از سرنگونی رژیم کنونی

جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک آلترناتیو حاکمیت چهار کنونی در مرحله‌ی پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. جبهه‌ی ائتلافی بلافاصله دولت موقت جمهوری را با رعایت کامل آزادیهای دمکراتیک به مدت ششماه تا یکسال به منظور سازماندهی دمکراتیک جامعه و تدارک و تشکیل مجلس موسسان معتبر و تصویب قانون اساسی جدید تشکیل میدهد.

مجلس موسسان مضمون جمهوری دمکراتیک، شکل حکومتی، اصول خود مختاریها و مستکبری اقتصادی - سیاسی و اجتماعی کشور و قانون اساسی را تصویب خواهد کرد.

بدینمنوال عمده‌ترین هدف و وظایف مرحله‌ای جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک پایان میدهد. ادامه‌ی فعالیت چنین جبهه‌ای، با مضمون و مستکبری نوین، منوط به تحولات سیاسی - اجتماعی آتی و وظایفیست که هرکدام از عناصر متشکله‌ی جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک در برابر خود قرار میدهند. بنظر ما تعهدات متقابل و متفق اعضای جبهه، در آن تاریخ پایان میدهد. تاکید بر این حق جدائی احتمالی، بمعنای توصیه و تشویق آن نیست. توجه ما به این مساله، متأثر از این تجربه است که رفتار و عملکرد نیروهای سیاسی قبل و بعد از دستیابی به حاکمیت همیشه یکسان نبوده‌است. لذا بررسی و جمع‌بندی مواضع عناصر تشکیل دهنده‌ی جبهه در حاکمیت و رفتار و منش آنها و بویژه بررسی مشخص کیفیت جبهه‌ی ائتلافی در آن لحظه، تناسب نیروهای تشکیل دهنده‌ی آن در فردای سرنگونی رژیم و استقرار دمکراسی، جو عمومی کشور و آمادگی رزمی مردم، ظرفیت و توانائی جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک، تعیین کننده‌است. حتی نباید لحظه‌ای از نظر دور داشت که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از نظر ما هدف نهائی نیست. ما خواستار سوق واقع‌بینانه و غیر ماجراجویانه‌ی تحولات دمکراتیک جامعه بسوی سوسیالیسم هستیم و دمکراسی پیگیر و کامل و تا به آخر را شرط ضرور آن میدانیم.

با توجه به اهداف و وظایف اصلی جبهه‌ی ائتلافی و محدودیت زمانی و مرحله‌ای آن، چارچوب برنامه‌ی پیشنهادی زیرین، اساسا بیانگر مبانی سیاسی - اجتماعی جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک و تعهدات سیاسی - اجتماعی هر سازمان و شخصیت شرکت کننده در چنین جبهه‌ایست

الف: مبارزه‌ی همه جانبه در راه سرنوینی رژیم جمهوری اسلامی و "ولایت فقیه".

ب: استقرار حاکمیت مردم بر مردم بر پایه‌ی تأمین استقلال کشور، آزادیهای فردی و اجتماعی و عدالت اجتماعی. در این رابطه شرکت کنندگان در جبهه‌ی ائتلافی متعهد میشوند، برای عملی شدن مطالبات زیرین با تمام نیرو مبارزه کنند و دولت موقت اقدامات اولیه را در این راستا انجام دهد.

- انحلال تمامی ارگانهای سرکوب نظیر سپاه پاسداران و نهادهائیکه رژیم جمهوری اسلامی برای تحکیم و گسترش رژیم ارتجاعی "ولایت فقیه" بوجود آورده است و نیز لغو تمامی قوانین ارتجاعی و ضدبشری قضائی، فرهنگی، آموزشی و... ناشی از قانون اساسی جمهوری اسلامی.

- ایجاد دستگاه حکومتی نوین و دموکراتیک، بر پایه‌ی حاکمیت مردم بر مردم.
- تأمین کامل آزادیهای سیاسی: آزادی بیان و عقیده و مذهب، تجمع و سازماندهی سیاسی، سندیکائی، احترام به حقوق بشر، برابری کامل حقوق زن و مرد، لغو تمام قوانین ظالمانه و تبعیض آمیز اجتماعی - سیاسی، عقیدتی و مذهبی کنونی.
- تأمین خواست خود مختاری واقعی برای خلقهای ساکن ایران با تعهد به حفظ تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ایران.

- اتخاذ سیاست خارجی مستقل و ضد امپریالیستی. تلاش برای تحکیم روابط دوستانه با کشورها، احزاب و سازمانهای مترقی جهان و دفاع از جنبشهای رهاشپخش.

- مبرمترین وظایف چنین جبهه‌ی ائتلافی در شرایط کنونی عبارتست از:
- سازماندهی مبارزات ضد جنگ در میان مردم و همزمان با آن، تجهیز فعال افکار عمومی و گسترش تبلیغات همه جانبه با هدف مبارزه‌ی تمام عیار برای پایان دادن فوری به جنگ خانمانسوز ایران و عراق و تأمین صلح عادلانه از طریق مذاکره با رعایت قوانین و مقررات بین المللی.

- تشدید فعالیتهای افشاگرانه و مبارزاتی علیه رژیم خون آشام خمینی.
- سازماندهی مردم در اطراف شعارهای جبهه‌ی ائتلافی، با هدف سرنوینی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک.

درباره‌ی نام جبهه‌ی ائتلافی

قاعده براینست که میان نام یک جبهه با محتوای آن هماهنگی وجود داشته باشد. و شکل و نام بیانگر و معرف محتوا باشد. خصلت این جبهه‌ی ائتلافی، با توجه به هدف و

وظایف آن، دمکراتیک است و مضمون اصلی آنرا آزادی و استقلال کشور تشکیل میدهد و اضافه بر آن از لحاظ زمانی و مرحله‌ای جنبه‌ی نسبتاً موقت دارد. با در نظر گرفتن این ویژگیها و قیدها، "جبهه‌ی متحد دمکراتیک برای آزادی و استقلال" مناسبترین نام بنظر میرسد.

معذا همانگونه که در مورد "جبهه‌ی متحد مردمی" تذکر دادیم، هر نام مناسبتر دیگری که همین خصلت و مضمون جبهه‌ی ائتلافی را کم و بیش برساند، میتواند برگزید. برای اختصار در این نوشته، نام چنین جبهه‌ای همه جا "جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک" آمده است.

شرایط عضویت در "جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک"

پذیرش کار پایه، برنامه، اصول و اساسنامه جبهه و آمادگی و تلاش برای پیشبرد و عملی ساختن اهداف آن.

- تمام سازمانهای سیاسی و شخصیتها نیکه تقاضای عضویت در جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک را داشته باشند، در صورتیکه در گذشته مدتی از جمهوری اسلامی پشتیبانی فعال علنی کرده باشند، میبایست صریحاً و بطور علنی و بدون ابهام از مواضع و اعمال گذشته‌ی خود در این رابطه انتقاد کنند.

- مشی و سیاست و برنامه‌ی سازمان متقاضی نباید در تضاد با اصول و برنامه‌ی جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک باشد و شرکت آن به اعتبار و حیثیت جبهه لطمه وارد نسازد. مضافاً اینکه تقاضای عضویت باید به تصویب لاقبل دوسوم اعضای اصلی جبهه برسد.

- هیات موسسان و یا شورای عمومی جبهه میتواند برای پذیرش عضو جدید شرایط دیگری غیر از آنچه که فوقاً ذکر شد در برابر متقاضی قرار بدهد. با توجه به خصلت دمکراتیک و شکل جمهوری دولتی که "جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک" در نظر دارد و نیز با حرکت از مخالفت جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک با رژیم ولایت فقیه و اعتقاد به جداسازی دین از دولتمداری، طبیعتاً تمام سازمانها و اجتماعات و جبهه‌های ائتلافی و شخصیتها نیکه سلطنت طلب باشند و یا بنحوی خواستار استقرار دولت جمهوری اسلامی از هر نوع آن باشند، خودبخود از عضویت در "جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک" محروم هستند و هرگونه همکاری جبهه‌ی ائتلافی با اینگونه سازمانها و شخصیتها بی‌مورد است.

در این نوشته همانگونه که در مقدمه‌ی آن تاکید شده، کوشش بعمل آمده است که اندیشه‌ها و نظریات مطروحه در "تزه‌ای انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت" و نیز مبانی نظری - سیاسی مصوبه‌ی "کنفرانس تدارکاتی سر تاسری" حتی‌المقدور بطور مشروح‌تری توضیح داده شود. اینکار بویژه در رابطه با "شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی"، "جبهه‌ی متحد مردمی" و "جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک" صورت گرفته و قیدوبندها و شرایط لازم برای همکاری و ائتلاف در هر کدام، بمثابة‌ی زمینه‌ای برای اظهار عقیده و تبادل نظر طرح شده‌اند: باید یادآوری کرد که در "تزه‌ای انقلاب..." صراحتاً تاکید شده است که هرگونه تحول سیاسی که صرفاً به تغییر رژیم سیاسی در ایران بیانجامد و به تغییر اساسی در صورتبندی اجتماعی - اقتصادی کنونی بفتح طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان کشور منجر نشود، در مرحله‌ی کنونی دیگر انقلاب اجتماعی نیست. (تزه‌ای، ص - ۲۳) و نشان داده شده است که انقلاب آینده‌ی ایران، انقلابیست دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی و هژمونی دمکراتیک طبقه‌ی کارگر در چنین انقلابی شرط ضرور پیروزی آن و ضامن گذار آن بسوسیالیسم است. در همان نوشته، آنگاه به این مسأله‌ی اساسی اشاره شده که وحدت سازمانها و نیروهای کمونیستی ایران، تشکل و سازماندهی سیاسی - طبقاتی طبقه‌ی کارگر و ارتقاء سطح آگاهی آن، علیرغم دشواریهای موجود احتیاج به زمان و کار پرحوصله دارد، ولی در عین حال شرط ضرور پیروزی و پایداری انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی به شمار میرود. در همانجا براین اصل تاکید شده است که "باید پیگیرانه و بدون وقفه برای وحدت نیروهای کمونیستی و اعتلای نفوذ و قدرت آن در میان اقشار مختلف مردم، بویژه کارگران و زحمتکشان شهر و ده تلاش کنیم، تا کارگران و سایر اقشار زحمتکش و روشنفکران انقلابی را قانع سازیم که فقط از راه یک انقلاب دمکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی است که میتوان بطور قطعی و برکشت ناپذیر، آزادی و استقلال همه جانبه و عدالت اجتماعی واقعی را بفتح محرومان جامعه تامین کرد." (تزه‌ای، ص - ۲۷)

معهداً برای آنکه بحساب فرارسیدن چنین روز و شرایطی، دست روی دست نگذاشته و بجای شرکت در مبارزات سیاسی و حضور در میان مردم، به‌ناظران منفعل مبدل نشویم، و نیز با در نظر گرفتن واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی کشور و وضع نیروهای سیاسی و احتمال تغییرات و تحولات کشور، در همان نوشته اندیشه‌ی زیر مطرح شده است:

"تا تأمین این شرایط - منظور شرایط برای انجام انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی است. - کشور ما صحنه مبارزات گوناگون و دست بدست شدن قدرت حاکمه بین نیروهای سیاسی مختلف و عمدتاً غیر پرولتری خواهد شد. وظیفه‌ی دانشی ما وسایر سازمانهای کمونیستی، شرکت در این مبارزات و احتمالاً بستن اتحادهای موقت با سایر نیروهای ملی - دمکراتیک بر سر مسائل مشخص است. کمونیستها از هر مبارزه‌ی سیاسی که قدمی در راه استقرار آزادی و استقلال کشور باشد، به شرط آنکه به استقلال عمل و ایدئولوژیکی آنان صدمه نزنند، پشتیبانی خواهند کرد. زیرا بدون وجود شرایط بالنسبه دمکراتیک در کشور نمیتوان در جهت تشکل کارگران و زحمتگشان و نزدیکی با آنان وترویج وتبلیغ میان آنان و ایجاد یک حرکت واقعی و وسیع سیاسی، قدم اساسی برداشت.

هم اکنون رژیم استبدادی ومطلق المنان و واپسگرای جمهوری اسلامی بر پایه و اساس "ولایت فقیه" سد راه هرگونه تحول دمکراتیک و هرگونه حرکت انقلابی موثر در کشور است.

لذا اثر بر اثر تناسب نیروها و کمبود توان رزمی و انقلابی مردم و نیروهای سیاسی آنان، مبارزه علیه رژیم ولایت فقیه و جمهوری اسلامی فقط به استقرار ساده‌ی یک جمهوری که ضامن آزادی واستقلال کشور باشد، منجر گردد و به بربریت قرون وسطائی حاکم کنونی پایان دهد و آزادیهای دمکراتیک را تأمین نماید و به حقوق بشر احترام بخذارد، حمایت مشروط وموقت از آن وظیفه‌ی کمونیستهاست، تا از شرایط دمکراتیک بدست آمده، با حفظ استقلال عمل و اندیشه‌ی خود، برای به پیش راندن مبارزات توده‌های زحمتکش و برای انجام انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی که خواست اساسی است، بهره برداری شود. (تزها، - ص ۲۷)

متأسفانه اینجا و آنجا، بعضی از مخالفین حرکت ما، مضامین این نقل قول را از بطن کل "تزها ... جداکرده و به تحریف آن پرداخته و آنرا مورد سوء استفاده و سوء تعبیر قرارداده‌اند. * قصد مادر اینجا طرف شدن با این رفقا و مجادله بر سر تحریفات و افترازنیهای آنان نیست. زیرا این نوشته هدف مهم دیگری را دنبال میکند. با اینحال این شیوه‌ی برخورد، ابهاماتی را می‌آفریند که برای از میان بردن آنها، برخی توضیحات ضروری بنظر میرسد. در این بخش از "تزهای انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت" چند اندیشه و تامل، بقصد بحث و تعمق در میان ما مطرح شده‌اند:

بدوا قصد ما جلب توجه رفقا به این مساله بود که نباید سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بطور ساده با انقلاب دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی یکسان گرفت و در

* زیر نویس در صفحه بعد

انتظار فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی برای "انقلاب دموکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی که خواست اساسی است." از شرکت در انجام وظیفه‌ی مبرم تلاش و مبارزه در راه سرتکونی "رژیم استبدادی و مطلق العنان و واپسگرای جمهوری اسلامی که سد راه هرگونه تحول دموکراتیک و هرگونه حرکت انقلابی در کشور است." برکنار ماندن و عملاً از شرکت فعال در مبارزات سیاسی توده‌های مردم غافل شد. در این باره به تفصیل در این نوشته سخن رفته است.

✱ بطور نمونه در نشریه‌ی، "آینده‌ی انفصال" (ازسوی بخشی از رفقای "بپایه‌ی خرداد ۶۵" منتشر شده در فروردین ۶۶). در یک برخورد انتقادی با جریان توده‌ایهای مبارز انفصالی، برای آنکه مدعی شوند که گویا جریان ما از "سیستم تفکر حزب" فاصله نگرفته‌است، آنچه که پایه‌ی استدلالشان قرار میگیرد، عبارتست از آوردن ناقص و دم بریده‌ی نقل قول بالاست. این رفقا بدون هیچگونه استدلال و تجزیه و تحلیل این نقل قول، حکم داده‌اند که بینش توده‌ایهای مبارز انفصالی، "از سیستم تفکر حزب" فاصله نگرفته‌است. به آنهم اکتفا نکرده و متأسفانه به افترازنی هم پرداخته و به حرکت توده‌ایهای مبارز انفصالی برچسب "احیاکننده‌ی سنتهای رفرمیستی حزب و دادن کیفیتی نوین به آن با گرایش سوسیال دموکراتیک" و (از نظر برنامه‌ای "احیاکننده‌ی" خط نئومنشویکی حزب!!) زده‌اند. حالا اینکه کجای نوشته‌های ما سوسیال دموکراتیک است و دلایل آن چیست نیازی به توضیح ندیده‌اند. اینکه خط نئومنشویکی در کجای اسناد و نوشته‌جات ماست و اساساً خط نئومنشویکی چیست و خود رفقا چه درک و شناختی از آن دارند، باز هم نیازی به توضیح ندیده‌اند. از این نیز فراتر رفته از نقل قولی هم که کرده‌اند بخشی را که توضیح میدهد که کمونیستها باید از جو نسبی دموکراتیک بدست آمده با حفظ استقلال عمل و اندیشه‌ی خود "پیگیرانه در جهت تشکل و سازماندهی و اعتلای نفوذ و قدرت خود در میان کارگران و سایر زحمتکشان شهر و ده مبارزه کنند تا از این طریق کارگران و متحدان انقلابی آنها قانع سازند که فقط از راه یک انقلاب دموکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی است که میتوان بطور قطعی و برگشت ناپذیر، آزادی، استقلال همه جانبه و عدالت اجتماعی واقعی را بنفع محرومین جامعه تامین نمود." حذف کرده‌اند تا خودسرانه این تحریف و تهمت را بنوعی بخواننده القاء نمایند که "حزب توده‌ی ایران، با محورکردن مبارزه‌ی ضد امپریالیستی پایبندی خود را به مبارزه‌ی طبقاتی از دست داد، ایثان با محورکردن مطلق مبارزه برای "دموکراسی" همان راه اسلاف خود رامیپیمایند!"

ما با تاسف از خود میپرسیم که برآستی چه خصومت کوری، به چنین مجامله‌های ارزانی میدان ظهور میدهد؟

ما همانجا در تعمق و تأمل خود روی تحولات سیاسی - اجتماعی آینده‌ی کشور، از اینهم فراتر رفته‌ایم و حالت و وضعی را در نظر گرفته‌ایم که احتمالاً "بر اثر تناسب نیروها و کمبود توان رزمی و انقلابی مردم و نیروهای سیاسی آنان، مبارزه علیه رژیم ولایت فقیه و جمهوری اسلامی فقط به استقرار ساده‌ی یک جمهوری که ضامن آزادی و استقلال کشور باشد، منجر گردد." در تزه‌ای انقلاب و حاکمیت، ما حتی همین حداقل را از آنجا که "به بربریت قرون وسطائی حاکم پایان دهد و آزادیهای دموکراتیک را تأمین نماید و به حقوق بشر احترام بگذارد." بروضه خفقان و ارتجاعی حاکم کنونی ترجیح داده، "حمایت مشروط و موقت" از چنین دستاوردی را توصیه کرده‌ایم و دلیل و هدف خود را از آن توضیح داده‌ایم؛ "تا از شرایط دموکراتیک بدست آمده، با حفظ استقلال عمل و اندیشه‌ی خود، برای به پیش راندن مبارزات توده‌های زحمتکش و برای انجام انقلاب دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی که خواست اساسی است، بهره‌برداری شود". سپس قصد ما جلب توجه رفقا به این نکته بود که "وظیفه‌ی دانشی ما وسایر سازمانهای کمونیستی، شرکت در این مبارزات و احتمالاً بستن اتحادهای موقت با سایر نیروهای ملی - دموکراتیک برسر مسائل مشخص است." افزون بر آن تأکید کرده‌ایم که ما از آن نوع مبارزات سیاسی پشتیبانی میکنیم که "قدمی در راه استقرار آزادی و استقلال کشور باشد". آنهم "بشرط آنکه" به "استقلال عمل و اندیشه" مان صدمه وارد نسازد. (نقل قولهای داخل گیومه تماماً از نوشته‌ی مذکور است).

موقعیکه "تزه‌ای انقلاب بهمن ۵۷ و حاکمیت" در میان رفقای ما دست بدست میگشت (نوامبر ۱۹۸۵)، هنوز ما در چارچوب تشکیلات حزب توده‌ی ایران قرارداداشتیم و هنوز طرح جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک و مترقی مثلث از نوع "جبهه‌ی دموکراتیک ضد امپریالیستی" پیشنهادی از سوی حزب دمکرات کردستان، در سطح جنبش مطرح نبود. اما قصد ما دعوت رفقا به تعمق و تبادل نظر در اینگونه مسائل بود تا سیاست و روش ما در قبال چنین پیشنهادات و موقعیتهای، که احتمال بروزشان قابل پیش بینی بود، ترسیم و روشن شود.

هم اکنون پیشنهاد چنین جبهه‌ی دموکراتیکی در دستور روزاست و حزب دمکرات کردستان طرح اولیه‌ی آن برای تبادل نظر مقدماتی به بخشی از سازمانهای سیاسی و از جمله جنبش توده‌ایهای مبارز انحصالی ارائه داده‌است.

آیا شرکت موقت و مرحله‌ای کمونیستها و از جمله جنبش ما، با تمام قید و بندهائی که در "ترهای انقلاب بهمن و حاکمیت" و نیز در همین نوشته آمده‌است، در چنین ائتلافی دموکراتیکی که هدف خود را سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی و پایبندی به استقلال واقعی کشور قرار داده‌است، خلاف لنینیسم و مشی انقلابیست؟

با حرکت از این مشی و برخورد مشخص و با در نظر گرفتن تفاوت‌های تاکتیکی میان یک جبهه‌ی ائتلافی و حمایت مشروط و موقت است که در همین نوشته در بخش "اهداف و وظایف جبهه‌ی ائتلافی و نقش آن پس از سرنگونی" (ترها، ص ۱۴)، رسالت چنین جبهه‌ی دموکراتیکی را انجام سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تشکیل دولت موقت ائتلافی و دعوت مجلس موسسان قرار داده‌ایم. و ادامه‌ی فعالیت چنین جبهه‌ی ائتلافی را "منوط به تحولات سیاسی - اجتماعی آتی و وظایفی" دانسته‌ایم که "هر کدام از عناصر متشکله‌ی جبهه‌ی دموکراتیک در برابر خود قرار می‌دهند". مضافاً تأکید کرده‌ایم که "بررسی مشخص کیفیت جبهه‌ی ائتلافی در آن لحظه، تناسب نیروهای متشکله‌ی آن در فردای سرنگونی رژیم و استقرار دموکراسی، جو عمومی کشور و آمادگی رزمی مردم، ظرفیت و توانائی جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک برای تحولات و پیشرفت‌های اجتماعی - سیاسی عمیقتر، در ادامه‌ی همکاری کمونیستها در جبهه‌ی ائتلافی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است."

عبارت دیگر - اینجاست که اندیشه‌ی مطروحه در "ترها..." بطور مشخصی بررسی شده و جامعیت می‌یابد. - اثر تناسب نیروها در لحظه‌ی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بلافاصله پس از آن در حالتی باشد که "فقط به استقرار ساده‌ی یک جمهوری که مدافع آزادی و استقلال کشور باشد، منجر گردد"، در آن صورت ما از جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک که بخاطر مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در آن شرکت کرده بودیم، کناره‌گیری کرده و فقط به حمایت مشروط و موقت از آن اکتفا می‌کنیم و از شرایط دموکراتیک بدست آمده "برای به پیش راندن مبارزات توده‌های زحمتکش و برای انجام انقلاب دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی که خواست اساسی است، بهره برداری" خواهیم کرد. روشن است که شرکت و ادامه‌ی همکاری در جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک پس از سرنگونی و تشکیل مجلس موسسان، به معنای پذیرش و شرکت در عملی ساختن برنامه‌ی دولت جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک است. حال آنکه منظور از حمایت مشروط و موقت از آن، عبارتست از: اولاً - حمایت از دستاوردهای جبهه‌ی ائتلافی از جمله در زمینه‌های آزادی و استقلال و به قصد تحکیم و گسترش و تصیق آنها از یکسو و ثانیاً - حمایت از آن

در برابر تجاوزات و تحریکات احتمالی امپریالیسم، یا نیروهای ضد انقلابی و ارتجاعی سرنگون شده از سوی دیکراست.

چنین تاکتیک مبارزاتی و سیاست و مشی انقلابی را که با این همه دقت و قید و شرط و حتی وسواس مطرح شده و جوهر آنرا استفاده از شرایط دمکراتیک برای به پیش راندن تحولات جامعه به سوی انقلاب با سنگبری سوسیالیستی تشکیل میدهد، چگونه میتوان مغایر با آموزش و تاکتیک مبارزاتی لنینی پنداشت که تاکید میکند: "آرمان کارگری بدون حصول آزادی و دمکراتیزه کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکن است." (وظایف سوسیال دمکراتهای روس)

لنین در مقالات و نوشته‌های متعددی مسأله‌ی مبارزه برای دمکراسی و شرکت و پشتیبانی فعال طبقه‌ی کارگر از انقلاب بورژوا-دمکراتیک و تأمین یک دمکراسی کامل و پیگیر و اهمیت و ضرورت آنرا برای تجهیز توده‌ها در راه تدارک انقلاب سوسیالیستی تشریح کرده و این دو جنبه‌ی مبارزه را لازم و ملزوم هم دانسته‌است. در مقاله‌ی "هدفهای دمکراتیک پرولتاریای انقلابی" (آثار کامل بزبان فرانسه، جلد ۸، ص ۵۲۵ - ۵۱۸) درباره‌ی اهمیت آزادیهای سیاسی تاکید میکند: "سوسیال دمکراسی، سختگوی آگاه جنبش کارگری، رهائی کامل همه‌ی زحمتکش‌انرا از هرگونه یوغ استثمار در نظر دارد. ... در جامعه‌ی بورژوازی معاصر بدون آزادیهای سیاسی نه یک ترقی کامل نیروهای مولده، نه یک مبارزه‌ی طبقاتی آزاد اعلام شده و وسیع، نه آموزش سیاسی و تعلیمات و جذب توده‌های پرولتری، قابل تصورات. بهمین مناسبت است که پرولتاریای آگاه همواره یک مبارزه‌ی مصمم را برای نیل به آزادی سیاسی کامل دنبال میکند."

سپس در همین مقاله پس از توضیح آنکه بورژوازی در کل آن قادر بیک مبارزه‌ی قاطع علیه استبداد نیست، موکداً میگوید: "یکی از هدفهای پرولتاریا، عبارتست از هل دادن بورژوازی بجلو، طرح شعار یک انقلاب دمکراتیک تمام عیار در برابر همه‌ی مردم و شرکت متهورانه برای انجام آن و دریک کلمه به پیشاهنگ آن و به گردان پیشقراول مبارزه برای آزادی تمام مردم مبدل شدن است." در مقاله‌ی "مبارزه‌ی پرولتاریا و عبودیت بورژوازی" (همانجا، ص ۵۴۹) بار دیگر تاکید میکند که "...انقلاب دمکراتیک که آزادی و زمین و برای کارگران بهبود شرایطیکه در یک جامعه‌ی بورژوازی قابل تصورات، فراهم خواهد کرد، تا اینکه مبارزه بعدی برای سوسیالیسم را بتوان دنبال نمود."

علیرغم اینهمه آموزشهای لنین، که مشتکی از خرواراست و بدون تعمق در تجربیات غنی جنبش انقلابی ایران در نیمقرن اخیر، رفقائیکه روی یک جمله از "تزه‌های انقلاب بهمین ۵۷ و حاکمیت" و آنهم با نادیده گرفتن سایر احکام سدرجه در آن و با بازی و سوداگری روی کلمات "استقرار ساده‌ی جمهوری..." و "حمایت موقت و مشروط" از آن

یخواهند چنین القاء کنند که منظور ما ترویج دنباله روی از بورژوازیست و اینکار گویا دامه‌ی همان سیاست زفریستی حزب توده‌ی ایرانست. اثر واقعا و صرفا قصد فرده‌گیری و ایرادتراشی و "مرزبندی" های مصنوعی را ندارند، در آنصورت باید پذیرفت که این افراد از مبارزه‌ی سیاسی و تاکتیکهای مبارزاتی و از اهمیت وجود شرایط دمکراتیک در جامعه برای مبارزه در راه آرمانهای کارگری چیزی نفهمیده‌اند. این رفقا خوبست قدری در آموزشهای شورویک لنین و نیز تجربیات و مواضع احزاب کمونیست کشورهایمانند شیلی، اورگوئه، آرژانتین، برزیل و فیلیپین در سالهای اخیر گفتنی نمایند.

روابط متقابل و فیما بین شورای متحد هماهنگی چپ، جبهه‌ی انقلابی و دمکراتیک و جبهه‌ی متحد مردمی

از دیدگاه ما، شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی، جبهه‌ی متحد مردمی و جبهه‌ی انقلابی دمکراتیک بطور متقابل و دیالکتیکی بهم مربوط بوده و بر رویهم اثر خواهند گذاشت. این روابط متقابل و تاثیر بر یکدیگر، در روند مبارزاتی و جهش انقلابی، بشدت متحول خواهد شد. شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی فصل مشترک جبهه‌ی انقلابی دمکراتیک و جبهه‌ی مردمی است. هر قدر این شورا، متحدتر و قویتر باشد، جنبه‌های دمکراتیک و مزدومی و ضدامپریالیستی جبهه‌ی انقلابی دمکراتیک شدیدتر شده و زمینه و شرایط برای تحولات بعدی و انجام انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی فراهم‌تر خواهد شد. هر قدر این شورا، متحدتر و قویتر باشد و تشکیل حزب واحد طبقه‌ی کارگر به واقعیت نزدیکتر باشد، شرایط برای گسترش نفوذ و تاثیر سیاسی آن در میان کارگران و زحمتکشان فراهم‌تر گشته و عوامل ذهنی انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی مهیاءتر خواهد شد.

واقع بینی حکم میکند که فزادانه‌ی کمونیستی و از جمله جنبش توده‌ایهای مبارز انفعالی، اولویت را برای تشکیل شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی و تشکیل جبهه‌ی انقلابی دمکراتیک برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دهند. انجام مرحله‌ای این دو کار، سببترین وظیفه‌ی کمونیستهاست. بدون سرنگونی رژیم ارتجاعی و مطلق العنان جمهوری اسلامی، انکشاف واقعی فعالیت کمونیستها و امکان نفوذ توده‌ای آنها در میان کارگران و زحمتکشان بسیار دشوار است. و نیز بدون وجود یک محور کمونیستی متحد و قوی، امر سرنگونی از رادیکالیزم کمتری برخوردار بوده و تحولات

دمکراتیک بعد از سرنگونی رژیم اسلامی، ناپیکرتر و خطر انحراف و لغزش مجدد بسوی استبداد جدیتر خواهد بود.

در این رابطه دو سوال اساسی میان میاید:

اولا - آیا دادن اولویت به تشکیل جبهه‌ی ائتلافی دمکراتیک برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مانع دستیابی به وظیفه‌ی اساسی که انجام انقلاب دمکراتیک با مستگیری سوسیالیستی که هدف استراتژیک ماست، نخواهد شد؟ پاسخ ما به این سوال منفی است. زیرا همانگونه که در "تزه‌های انقلاب و حاکمیت" و در همین نوشته نیز تأکید شده است. "هم اکنون رژیم استبدادی و مطلق‌العتان و واپسگرای جمهوری اسلامی... سد راه هرگونه تحول دمکراتیک و هرگونه حرکت انقلابی موثر در کشور است."

واقعیت اینستکه بدون وجود شرایط بالنسبه دمکراتیک در کشور نمیتوان در جهت تشکل کارگران و زحمتکشان و نزدیکی با آنان و ترویج و تبلیغ آنان و ایجاد یک حرکت واقعی و وسیع سیاسی، قدم اساسی برداشت. از سوی دیگر برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نیروهای وسیعتری آمادگی دارند تا برای انقلاب دمکراتیک با مستگیری سوسیالیستی، سرنگونی رژیم، نقطه‌ی عبور اجباری در راه تدارک زحمتکشان و مردم ایران برای انجام چنین انقلابیست.

مسئله‌ی اساسی آنستکه اضافه بر آمادگی رزمی و سازماندهی کارگران و توده‌های وسیع مردم برای انقلاب دمکراتیک با مستگیری سوسیالیستی، آمادگی ذهنی توده‌ها و پذیرش ایده‌های سوسیالیستی از طرف زحمتکشان ضرورت اساسی دارد و برای تبلیغ و ترویج آن و تجهیز توده‌ها برای سوسیالیسم، آزادی سیاسی شرط لازم و ضروری آنست. لنین در بحث و مجادله با نیمه آتارشیستها که در شرایط استبداد مطلق روسیه، خواستار تصرف قدرت برای انقلاب سوسیالیستی بودند، بحق روی همین عامل ذهنی و اینکه "توده‌های کارگران هنوز تا چه اندازه اطلاعات کمی از هدفهای سوسیالیستی و راههای انجام آن دارند"، تکیه میکرد. لنین توجه میداد که "... بدون آگاهی و سازماندهی توده‌ها، بدون آمادگی و آموزش آنان، از راه مبارزه‌ی طبقاتی اعلام شده علیه کل بورژوازی، صحبت از انقلاب سوسیالیستی جایز نیست."

وی در پاسخ به اعتراضات آتارشیستی "مبنی بر اینکه ما انقلاب سوسیالیستی را به تمویق میاندازیم." می‌گفت: "ما آنرا بتمویق نمیاندازیم، ما اولین قدم را بسوی آن با تنها وسیله‌ی ممکن و از تنها راه ممکن، یعنی از طریق جمهوری دمکراتیک برمیداریم. کسیکه بخواهد از راه دیگری جز دمکراسی بسوی سوسیالیسم برود، بطور ناگزیری بنتایج پوچ و بیمعنی و ارتجاعی چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی خواهد رسید. و به کارگرانیکه در موقع خود از ما به پرسند: چرا نباید برنامه‌ی حداکثر را اجرا نمائیم، به

آنها خاطرنشان خواهیم ساخت که تا چه حد توده‌های مردم با روحیهی دموکراتیک، هنوز نسبت به سوسیالیسم بسته هستند و چقدر تناقضات طبقاتی هنوز کم گسترش یافته‌اند، چقدر هنوز پرولترها و غیر پرولترها متشکل هستند. بنابراین صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید، علاقمندی میلیونها کارگر را در اطراف برنامه‌تان متحد سازید. بکوشید اینکار را انجام دهید، بدون آنکه به جملات آتارشیستی پرسرو صدا ولی توخالی دلخوش کنید، آنوقت بلافاصله خواهید دید که موفقیت چنین کار سازماندهی، تعمیم این آموزش سوسیالیستی منوط به انجام هرچه کاملتر تحولات دموکراتیک است.^{۱۱} چنین نقل قول مفصلی - برخلاف عادت و شیوهی متداول - با هدف آشنائی با متدولوژی برخورد لنین به شرایط مشخصی آنروز روسیه (آستانه‌ی انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷) که از لحاظ برخی ویژگیها نظیر شرایط خفقان، عدم امکان تشکل توده‌ها، عدم امکان آموزش آنان با ایده‌های مرفعی انقلاب دموکراتیک با سنتگیری سوسیالیستی، شباهتهائی با جامعه‌ی امروز ایران دارد، آورده شده‌است و میتواند در خدمت بحثهای ما در زمینه‌ی انتخاب بهترین و مناسبترین تاکتیکها و استراتژی طبقه‌ی کارگر قرار گیرد.

ثانیا - سوال دیگر اینست که آیا نمیشود، جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را در جریان عمل، چه قبل و یا چه بعد از سرنگونی رژیم، تا حد یک جبهه‌ی متحد مردمی "ارتقاء" داد و وظایف انقلاب دموکراتیک با سنتگیری سوسیالیستی را بعد از آن گذاشت؟ جواب آن البته از نظر تئوریک مثبت است. اما نباید از نظر دور داشت که شرط اساسی آن قبل از هر چیز تأمین دموکراتیک هژمونی طبقه‌ی کارگر است.

شرط اساسی دیگر آن اینست که چنین تحولی صرفاً به داخل ستاد رهبری جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک محدود نشود و در پشت میز مذاکره و درهای بسته حل و فصل نگردد. بلکه انعکاس واقعی تحولات و تغییراتی باشد که در میان طبقات و نیروهای محرک جنبش انقلابی و در عرصه‌ی مبارزه، بطور واقعی صورت گرفته باشد.

شرط دیگر آنکه چنین تحولی نباید پی‌آمد اقدامات ماجراجویانه و یا توأم با شتابزدگی و ناشی از نوعی "فشار" از سوی همین نیروهای سیاسی باشد و عملاً اقدامات آنان منجر به بحران مهلک در داخل جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک گردد و به امر حیاتی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی صدمه وارد سازد و عملاً بیهوده آنرا به عقب بیاندازد. خلاصه باید از توسل به شیوه‌های غیردموکراتیک توطئه و "گودتا" برای تأمین آن جدا

خودداری شود.

لذا با حرکت از واقع بینی و ارزیابی نیروها و بویژه توجه به ضعف و پراکندگی کمونیستها و شدت اختناق در ایران آنچه که در برابر ما کمونیستها، در حال حاضر، قرار دارد عبارتست از:

۱- تلاش برای تشکیل شورای متحد هماهنگی چپ مارکسیستی بمتابهی قدم اول با هدف تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران.

۲- شرکت در یک جبههی ائتلافی دمکراتیک با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی.

۳- گسترش حزب طبقه کارگر (و در غیاب آن شورای متحد هماهنگی تمیق یافته و همگرا شده) به نیروهای دمکرات انقلابی و سایر نیروهای مترقی با آرمانهای سوسیالیستی و تدارک نطفه های جبههی متحد مردمی که هدف آن سازماندهی و انجام انقلاب دمکراتیک با سنجگری سوسیالیستی است.

* درباره انترناسیونال اول و دوم و سوم

تاریخچه‌ی جایگزینی سازمانهای بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری و اشکال نوین مناسبات این احزاب در حقیقت بخشی از سند پایه‌ای "درباره‌ی انترناسیونالیسم پرولتری" بشمار میرود که نگارش آن در زمان انتشار سند نامبرده به آینده موکول شده بود. (سند انترناسیونالیسم، ص ۲) اینک با آماده‌شدن این سند بخش هیات تحریریه‌ی پاریس مبادرت به درج آن در شماره‌ی چهارم بولتن داخلی مینماید.

اشکال گوناگون و متنوع روابط میان احزاب کمونیست و کارگری طی ۱۳۰ سال اخیر را باید انعکاسی از شرایط مبارزاتی مشخص و تکامل این گردانها در هریک از مراحل تاریخ پر فراز و نشیب این دوره‌ی مهم در نظر گرفت. کفایت فقط وضعیت جنبش کارگری در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم را با واقعیتها و شرایط امروزمین فعالیت احزاب کارگری و کمونیستی به قیاس گذاریم، تا میزان این تحول عمیق و دگرگونی همه جانبه روشن گردد.

اولین جامعه‌ی بین‌المللی کارگران که بعدها "انترناسیونال اول" نام

این مقاله پیش از برپائی کنفرانس تدارکاتی سراسری و تشکیل کمیته‌ی اسناد توسط هیات تحریریه‌ی سابق بولتن تهیه شده‌است.

گرفت، در شرایطی توسط مارکس و انگلس پایه‌گذاری شد که جنبش طبقه‌ی کارگر در کشورهای اروپایی متأثر از مجموعه‌ی تحولات اجتماعی - اقتصادی و فنی نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در مهد انقلاب صنعتی وارد مرحله‌ی نوینی از حیات کوتاه خود میگردد. رونق اقتصادی سرمایه‌داری در سالهای پس از ۱۸۵۰، گسترش پرشتاب بازار سرمایه‌داری، مراحل نوین انقلاب صنعتی، تسریع روند گذار از صنایع دستی و کوچک به تولید انبوه ماشینی و پیدایش واحدهای بزرگ تولیدی با دهها هزار کارگر در مراکز صنعتی اروپا همراه با تغییرات اجتماعی عمیق، گسترش کمی صفوف طبقه‌ی کارگر را نیز در پی داشت. رشد پرشتاب شماره‌ی کارگران و افزایش چشمگیر نقش این نیروی عظیم انقلابی در حیات اجتماعی شرایط مساعدی را برای متشکل ساختن کارگران در سازمانهای پرولتری فراهم میآورد. اما پراکندگی فکری و عدم انسجام ایدئولوژیک و نظری در صفوف پرولتاریای کشورهای مختلف مانع جدی رشد جنبش کارگری و افزایش توان رزمی آن در مبارزات داغ طبقاتی بشمار میرفت که آنروزها زادگاه انقلاب صنعتی را در می‌نوردید. هر گوشه‌ی اروپا عرصه‌ی تاخت و تاز این یا آن شخصیت و نظریه‌پرداز جنبش در آن ایام بود. نظریات لاسال، بلانکی، پرودون، باکونین و دیگر چهره‌های صاحب نام جنبش کارگری و دمکراتیک قرن نوزدهم در کشورهای گوناگون اروپا بویژه فرانسه، آلمان و ایتالیا از نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند. انتشار مانیفست حزب کمونیست و سایر نوشته‌های مارکس و انگلس هرچند تاثیر مثبت فراوانی بر مجموعه‌ی جنبش بر جانها ده‌بود، اما در شرایط پراکندگی نیروهای کارگری، "مادی‌شدن" این اندیشه‌های انقلابی از طریق راه یافتن آنها به میان کارگران و تشکل و سازمانیابی انقلابی طبقه‌ی کارگر پیمودن راه طولانی را میطلبید.

مارکس و انگلس با انگیزه‌ی وحدت و انسجام نظری و سازمانی طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی آنروز و فائق آمدن بر پراکندگیها در راستای ایفای نقش تاریخی این طبقه‌ی انقلابی اندیشه‌ی پی‌ریزی یک سازمان بین‌المللی کارگران را به میان کشیدند و سرانجام دز پی تلاشهای فراوان در سال ۱۸۶۴ نمایندگان جنبشهای کارگری در لندن گردآمدند و کنفره‌ی موسسان جامعه‌ی بین‌المللی کارگران را برپاساختند. هدف اصلی مارکس و انگلس از این اقدام تاریخی این بود که سازمان جهانی از مجموعه‌ی نیروهای کارگری در کشورهای گوناگون بر اساس کاربایه‌ی مشترکی ایجاد شود و شعب این سازمان جهانی در هریک از کشورها با جنبش کارگری آن کشور در پیوند باشد. پی‌ریزی چنین تشکیلات فراگیری در سطح اروپا با تحلیل آنزمان مارکس و

انگلس دایر بر امکان وقوع انقلاب پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری اروپائی در آن واحد ارتباط منطقی و نتانگ داشت.

اعلامیه‌ی تشکیل جامعه‌ی بین‌المللی کارگران که توسط مارکس نگاشته شده است، در حقیقت سند برنامه‌ای پرولتاریا بشمار میرفت. در این سند وظیفه‌ی کارگران سرتگون ساختن قدرت بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا اعلام شده بود. مارکس با اشاره به واقعتهای مشخص تاریخی آنروز کشورهای سرمایه‌داری نشان داد که چگونه بورژوازی برای دفاع از منافع خود متحداست و از اینرو وحدت و یکپارچگی کارگران در رویارویی بانیروی متحد سرمایه از ضرورت عینی برخوردار است.

تاریخ انترناسیونال اول با مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ی اندیشه‌های سالم و انقلابی مارکس و انگلس و دیگر کمونیستها با طیف گوناگونی از گرایشهای غیر پرولتری از آثارشیم تا تریدیونیونیسیم درهم آمیخته است. (۱) در کنار این جدلهای نظری سرنوشت ساز، نقش جامعه‌ی بین‌المللی کارگران در مبارزات کارگران و زحمتکشان کشورهای اروپائی و آمریکا و کمک در امر سازماندهی آنها و از این طریق هدایت و تاثیرگذاری بر مبارزات روزمره‌ی آنها از صفحات درخشان جنبش کارگری در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم بشمار میرود. در این میان بویژه باید از مبارزه‌ی انترناسیونال اول علیه جنگ فرانسه و پروس در سالهای ۷۱-۱۹۲۰ در هر دوسوی مرز و حمایت غرورآفرین از کمون پاریس یاد کرد که نمونه‌های برجسته‌ی فعالیت‌های انقلابی انترناسیونال نخست را تشکیل میدهند.

انترناسیونال اول از یک شورای عمومی و یک کمیته‌ی دائم از اعضای شورا تشکیل نمیشد و حدود ۲۵ سازمان وابسته در کشورهای مختلف فعالیت میکردند. کنگره عالیترین نهاد تصمیم گیرنده بویژه در امر پی‌ریزی و تدوین مشی و سیاست پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی بشمار میرفت. مبارزات ایدئولوژیکی که در جریان کنگره‌ها در میگرفت، توانست پیروزیهای بزرگی برای مارکسیسم در رویارویی با انواع اندیشه‌های غیرپرولتری به ارمغان آورد و این خود یکی از دستاوردهای عظیم انترناسیونال اول بشمار میرفت. بر بستر چنین مبارزه و تلاش سترگ نظری و عملی بود که انترناسیونال اول توانست در ارتقاء و غنای ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر، در مشخص کردن اهداف و راستای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و سازمان سیاسی آن علیه بورژوازی و تاکتیکهای این مبارزه‌ی سرنوشت ساز نقش عظیمی ایفا نماید. (۱) در پرتو چنین مبارزه‌ای، احزاب کارگری که طی سالهای

بعد یکی پس از دیگری در سطح هر کشور پدید آمدند، اندیشه‌های مارکس را راهنمای عمل خود قرار دادند.

دوران پس از کمون پاریس، دوران افول موقت جنبش و فراهم شدن شرایط مساعد مبارزاتی برای انترناسیونال اول بود. در جریان کنفره‌ی لاهه (۱۸۷۳) مرکز جامعه از اروپا به نیویورک منتقل گشت و چهار سال بعد، کنفرانس فیلادلفیا به انحلال انترناسیونال اول رای داد.

انترناسیونال اول در حالی به فعالیت خود خاتمه داد که از مدتی پیش، احزاب مستقل کارگری در کشورها یکی پس از دیگری با بعرضه‌ی وجود میگذاشتند و بقول لنین انترناسیونال اول جایش را "به دوران رشد بمراتب عظیمتر جنبش کارگری در همه‌ی کشورهای جهان" سپرد.

انترناسیونال دوم

انترناسیونال دوم در شرایطی کاملاً متفاوت از انترناسیونال اول طی کنفره‌ای در پاریس در سال ۱۸۸۹ پی‌ریزی شد. در دوران سیزده‌ساله‌ی پس از انحلال انترناسیونال اول تا تشکیل انترناسیونال دوم، احزاب کارگری بطور مستقل در اکثر کشورهای اروپایی (از جمله فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، روسیه، بریتانیا و...) (۲) و آمریکا فعالیت خود را آغاز کرده بودند. در بنیانگذاری انترناسیونال دوم و در هدایت نخستین سالهای فعالیت آن نقش و تلاشهای خستگی ناپذیر انگلس جای ویژه‌ای بخود اختصاص میدهد. در کنفره‌ی موسسان (پاریس) ، ۳۹۳ نماینده از احزاب کارگری اروپا، آمریکا و آرژانتین شرکت داشتند. در همین کنفره بود که اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگران اعلام شد.

تا زمان حیات انگلس (۱۸۹۵) فعالیت‌های انترناسیونال دوم و موضعی‌ریهای آن در قبال مسائل اساسی جنبش کارگری بطور عمده بر شالوده‌ی تعالیم مارکسیستی قرار داشت. علیرغم حضور و فعالیت جریان‌های فکری غیر مارکسیستی مانند آنارشئیستها و نیروهای راست جنبش کارگری، فعالیت سالهای نخست انترناسیونال دوم توأم با پیروزی‌های چشمگیری در سطح مجموعه‌ی جنبش کارگری و کمونیستی و به طریق اولی در زندگی درونی انترناسیونال دوم برای مارکسیسم بود. از جمله نتایج برجسته‌ی این مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه انحرافات زیانبخش در جنبش کارگری باید از اخراج آنارشئیستها در جریان کنفره‌ی چهارم یاد کرد.

دوران فعالیت انترناسیونال دوم با افزایش بیسابقه‌ی توان و نیروی رزمی احزاب کارگری (سوسیالیست و سوسیال دمکرات) در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی همراه است. تعداد اعضای ۲۷ حزب عضو انترناسیونال برای نخستین بار سر به میلیون‌ها میزد و شمار اعضای اتحادیه‌های کارگری تحت نفوذ این احزاب از مرز ۱۵ میلیون فراتر میرفت و بدین ترتیب احزاب کارگری به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی بدل شده بودند.

در پی مرگ انگلس، اپورتونیستها و جناحهای سازشکار جنبش کارگری بتدریج بر نفوذ خود در انترناسیونال افزودند. پیدائی این وضعیت انعکاس واقعیت‌هایی بود که در احزاب کارگری آلمان و رشد اندیشه‌های فیه‌رپرولتری که نوعی سازش میان طبقه‌ی کارگر با بورژوازی و جامعه‌ی تحت حاکمیت وی را موعظه میکردند، تکوین یافت. تحولات مهم در جامعه‌ی سرمایه‌داری و گذار تدریجی این جوامع از اقتصاد با رقابت آزاد به مرحله‌ی امپریالیستی، پیدائی و رشد اقشار مرفه در میان طبقه‌ی کارگر و تثبیت نسبی فعالیت قانونی احزاب سیاسی و ... از جمله عوامل عینی مهمی بودند که به رشد اینگونه اندیشه‌ها در صفوف طبقه‌ی کارگر میدان میدادند. پی‌آمد تأخیر این تحولات در جنبش کارگری آلمان، پیدائی و رشد جریان‌های فکری گوناگون در بطن فعالیت‌های روزمره‌ی احزاب و نیز در زندگی درونی انترناسیونال دوم بود. جریان‌های عمده‌ی فعال در دوره‌ی پایانی فعالیت انترناسیونال دوم بر سه جناح راست (به رهبری برنشتین) جناح میانه (کائوتسکی، مکدونالد) و جناح چپ انقلابی که برجسته‌ترین نمایندگان آنرا بلشویک‌ها به رهبری لنین و یا انقلابیون برجسته‌ای مانند کارل لیبنکنشت تشکیل میدادند، مشتمل میشدند.

با فرارسیدن خطر جنگ بزرگ جهانی، مساله‌ی موضعگیری در برابر جنگ غیرعادلانه امپریالیستی به محور اختلافات و موضعگیری‌های جناح‌های گوناگون تشکیل دهنده‌ی انترناسیونال دوم بدل گشت. با آنکه کنتره‌ی بال (کنتره‌ی نهم) بدرستی در برابر جنگ موضعگیری نموده و وظایف جنبش کارگری را در قبال چنین رخداد خطرناکی تعیین کرده بود، اما سازشکاران و میانه‌روها در عمل با بورژوازی خودی در افروختن آتش جنگ همصدا شدند و تنها جناح چپ ماهیت غیرعادلانه و امپریالیستی جنگ جهانی را افشاء و کارگران و زحمتکشان را فراخواند تا آنرا به جنگ داخلی بدل سازند. افروخته‌شدن آتش اولین جنگ عالمگیر و انشقاق در میان اعضای انترناسیونال دوم در عمل بر فعالیت‌های آن نقطه‌ی پایان نهاد.

پی ریزی کمینترن

انترناسیونال کمونیستی با انترناسیونال سوم که به کمینترن معروف است، در دورانی کاملا نوین از جنبش کارگری و کمونیستی جهان یعنی در دوران پس از انقلاب پیروزمند اکتبر تاسیس شد. (۳) معمار اصلی پی ریزی سومین سازمان بین المللی احزاب کارگری و کمونیستی لندن بود. اندیشه ها و تحلیلهای لندن پیرامون ضرورت بازسازی شکل نوینی از همکاری میان احزاب و نیروهای پرولتری که با مشی رفرمیستی و سازشکارانه‌ی انترناسیونال دوم به ستیز برخاسته بودند، مورد توجه و استقبال همه جانبه‌ی انقلابیون قرار گرفت. نقش اولیه‌ی لندن در تلاش پیگیر جهت پی ریزی انترناسیونال سوم و گسترش فعالیت‌های آن بطور عمده بر شالوده‌های زیرین قرار داشت: - ضرورت یافتن شکل نوینی از همکاری احزاب و نیروهای پرولتری در سطح جهان که بتواند جایگزین انترناسیونال دوم شود و همبستگی احزاب کارگری و کمونیستی کشورهای گوناگون را در فراسوی مرزهای ملی تامین نماید. این ضرورت بویژه در شرایطی مطرح میگردد که نیروهای انقلابی در جنبش سوسیال دمکراسی اروپا از توان و تجربه‌ی عملی و نظری چندانی برخوردار نبودند. - ضرورت تشدید و گسترش مبارزه‌ی نظری همسو در سطح مجموعه‌ی جنبش با رفرمیسم حاکم بر احزاب گردآمده در انترناسیونال دوم و نیز چپ‌روپها و عملکردهای سکتاریستی در بخشهای دیگری از جنبش کارگری و از این طریق تدوین مشی انقلابی و اصولی پیرامون اصلترین مسائل مربوط به نقش، وظایف و تاکتیکها و استراتژی طبقه‌ی کارگر و کمونیستها بویژه در شرایط نوین پس از انقلاب اکتبر، مرحله‌ی امپریالیستی رشد سرمایه‌داری و آغاز جنبشهای ضد استعماری و رهاثیبخش در مناطق عقب مانده. - امید به گسترش پرشتاب انقلاب پیروزمند اکتبر به اروپا و سایر نقاط جهان بر بستر موج جدیدی از انقلابات پرولتری در کشورهای گوناگون مانند آلمان، مجارستان، آمریکا و نیز انقلابهای دمکراتیک در چین، ترکیه، ایران... و ضرورت آمادگی نظری و سازمانی احزاب و نیروهای پرولتری و لزوم هدایت آنها از یک مرکز بین المللی با هدف پیشبرد انقلاب در سراسر گیتی. اندیشه و تحلیلهای لندن در مورد گسترده و جهانی شدن قریب الوقوع انقلاب ظفرنمون اکتبر در بسیاری از نوشته‌ها، پیامها و سخنرانیهای وی پیرامون انترناسیونال سوم و یا وظایف جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان

بازتاب یافته‌است. در آستانه‌ی تاسیس کمینترن وی در مقاله‌ای به تاریخ ۵ مارس ۱۹۱۹ که در شماره‌ی ۵ پروادا به چاپ رسیده، با اشاره به رشد بیسابقه‌ی جنبش کارگری در سراسر جهان مینویسد: "تا همین چهار ماه پیش هنوز نمیشد گفت که حکومت شوروی، یعنی شکل شوروی دولت یک فتح بین‌المللی است. در این حکومت چیزها و آنهم چیزهای اساسی وجود داشت که تعلق آن تنها به روسیه نبوده، بلکه به تمام کشورهای سرمایه‌داری است. ولی قبل از واریسی در عمل نمیشد گفت تکامل آتی انقلاب جهانی چه تغییراتی را، با چه عمقی و با چه اهمیتی پدید خواهد آورد."

انقلاب آلمان این واریسی را عملی ساخت. کشور پیشرو سرمایه‌داری - پس از یکی از عقب مانده‌ترین کشورهای - طی مدتی کوتاه، یعنی صد و اندی روز نه تنها همان نیروهای اساسی انقلاب، نه تنها همان مسیر اساسی انقلاب، بلکه همان شکل اساسی دموکراسی نوین پرولتری، یعنی شوراهای را به تمام جهان نشان داد. در همان حال در انگلستان ... ما ناظر رشد پرده‌مانه، باز نداشتنی، جوشان و پر توان شوراهای، شکل نوین شوروی مبارزه‌ی توده‌ای پرولتری کمیته‌های نمایندگان کارخانه‌ها هستیم. در آمریکا یعنی در نیرومندترین و برتاترین کشور سرمایه‌داری - هواخواهی عظیم توده‌های کارگر را نسبت به شوراهای مشاهده می‌نمائیم. یخها از جا کنده شده و به حرکت درآمده‌است. شوراهای در سراسر جهان پیروز شده‌اند.

...تاسیس انترناسیونال سوم کمونیستی، پیش دروازه‌ی جمهوری انترناسیونال شوراهای و پیروزی بین‌المللی کمونیسم است." لنین در مقاله‌ی انقلاب پرولتری و کاتولسکی مرتد به روشنی نظر خود را درباره‌ی وظیفه‌ی کمونیستها و ایجاد سازمان نوین بین‌المللی آنان چنین بیان میدارد: "وظیفه‌ی نماینده پرولتاریای انقلابی عبارتست از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه منحصر بفردی است از دهشهای کشتار جهانی." وی در همان مقاله میگوید: "اکنون که پایان اکتبر ۱۹۱۸ است. انقلاب در یک سلسله از کشورهای اروپا در برابر انظار همه و بسرعت بسیار در حال رشد است... نه تنها انقلاب عمومی در اروپا، بلکه انقلاب پرولتری جهانی نیز در برابر انظار همه نضج میگیرد." در گزارش ارائه شده به کنفره‌ی دوم پیرامون اوضاع بین‌المللی، وظایف اصلی انترناسیونال کمونیستی نیز چنین میخوانیم: "حالا ما در همه جا پرولتاریای پیشرو داریم. ارتش پرولتری هست. گرچه گاهی بد سازمان داده شده و احتیاج به تجدید سازمان دارد. اگر حالا رفقای ما در صحنه‌ی بین‌المللی کمک کنند ارتش واحدی تشکیل دهیم آنوقت هیچ کمبود و نارسائی مانع کار ما نخواهد شد. اینکار، کار انقلاب جهانی پرولتری، کار ایجاد جمهوری جهانی شوروی است." در پی تشکیل کنفره‌ی دوم کمینترن

لنین طی مقاله‌ای در شماره‌های ۴ و ۳ مجله‌ی کمونیست‌گیا (اوت - سپتامبر ۱۹۲۰) پس از ارائه‌ی تحلیل فشرده‌ای از اوضاع جهان و رشد جنبش کارگری و کمونیستی نوشت: "انقلاب پرولتاریا و برانداختن یوغ سرمایه‌داری در کلیه‌ی کشورهای جهان در حال عملی شدن است و عملی خواهد شد." "انترناسیونال سوم در چنین اوضاع و احوالی به عنوان مرکز واحد هدایت‌کننده‌ی جنبش کارگری و کمونیستی در سراسر جهان کار خود را با برگزاری نخستین کنگره در مارس ۱۹۱۹ با شرکت ۵۳ نماینده از ۳۵ حزب و سازمان وابسته به ۲۱ کشور آغاز نمود. (۴) از ویژگی‌های کمینترن آن بود که برای نخستین بار احزاب نوبنیاد کشورهای غیراروپائی و آمریکائی در چنین همایشی حضور مییافتند. نقش کمینترن در پریزی و رشد بسیاری از احزاب کمونیست و کارگری کشورهای آسیائی قابل توجه فراوان است. (۵)

کمینترن تشکیلات مرکزی فراملی با اساسنامه، سازمانی بر پایه‌ی اصل سانترالیسم دمکراتیک بود که چه در عرصه‌ی مسائل سیاسی و ایدئولوژیک و چه در زمینه‌ی مسائل تشکیلاتی به صورت هدایتگر و ناظر مستقیم فعالیت‌های احزاب کارگری و کمونیستی عمل میکرد. چنین ساختار سازمانی و ضوابط و روابط حاکم بر آن، بیش از هر چیز در رابطه‌ی مستقیم با ارزشیابی لنین از وضع انقلابی در اروپا و سایر نقاط جهان قرار داشت. زیرا کمینترن میبایست بصورت ستاد واحد و رزمنده‌ی پرولتاریای کشورهای لئونگون جهان به امر مهم هدایت انقلاب در سطح جهان میپرداخت. دربخشی از اساسنامه‌ی انترناسیونال کمونیستی که در کنگره‌ی دوم آن در اوت ۱۹۲۰ تصویب شد آمده‌است که "انترناسیونال کمونیستی باید از هر لحاظ نمونه‌ی یک حزب کمونیست جهانی باشد که احزاب عمل‌کننده در هر کشوری، بخش‌های جداگانه‌ی آنرا تشکیل میدهند." مطابق اساسنامه کنگره‌ی کمینترن هر دو سال یکبار برگزار میشد و در فاصله‌ی دو کنگره کمیته‌ی اجرایی امور را اداره مینمود. شرط ورود به بین‌الملل کمونیستی پذیرش سند "بیست و یک ماده" ای بود که توسط لنین نگاشته شده و اصول اساسی حزب طراز نوین را در بر میگرفت.

کنگره‌های اول و دوم در شور و اشتیاق گسترش انقلاب اکتبر و فرارویدن آن از مرزهای روسیه به بررسی و تحلیل مسائل مهم نظری آنروز جنبش دست زدند. دمکراسی بورژوائی و دیکتاتوری پرولتاریا سند اصلی تصویب شده در کنگره اول بشمار میرفت. برآمد مهم سیاسی کنگره‌ی دوم قطعنامه لنین در باره‌ی مساله‌ی ملی و

مستعمرات بود که در حقیقت یکی از اساسیترین عناصر حیات سرمایه‌داری را در نیمه‌ی اول قرن بیستم تشکیل میداد. در این سند مهم کمونیستها برای نخستین بار مساله‌ی مستعمرات را بطور جدی مورد توجه قرار میدهند. در قطعنامه‌ی کنگره‌ی دوم درک ثنوریک و برنامه‌ی عملی در مورد مساله‌ی خلقهای تحت ستم به سطح نوینی ارتقاء مییابد و بویژه اهمیت عظیم خلقهای مستعمرات در مبارزه‌ی جهانی علیه سرمایه‌داری و ضرورت همکاری نزدیک میان پرولتاریای انقلابی کشورهای سرمایه‌داری و خلقهای عصبانزده‌ی تحت ستم و استعمار مورد تاکید قرار میگیرد.

کنگره‌ی سوم در سال ۱۹۲۱ در شرایطی تشکیل شد که امواج انقلابی سالهای پیش عملاً فروکش کرده بودند و این وضعیت به روشنی در تزهای کنگره بدینگونه انعکاس یافت: "اما این موج نیرومند انقلابی نتوانست سرمایه‌داری جهان را برزود، حتی نتوانست نظام سرمایه‌داری را در اروپا ریشه‌کن سازد... دوران اول جنبش انقلابی عمدتاً به پایان رسیده است." لنین در این کنگره گفت: "تکامل انقلاب که ما آنرا پیش بینی کردیم در حال پیشرفت است. این پیشرفت در آن خط مستقیمی که ما انتظار داشتیم صورت نمیگیرد... کنگره سوم با ارزیابی اوضاع کشورهای سرمایه‌داری به این نتیجه‌گیری دست یافت که باید برای نبردهای سخت روزهای دورتر آماده‌شد و از اینرو شعار "پیش بسوی توده‌ها" را به‌میان کشید و بخشهای مختلف کمیته‌ن را موظف نمود کار در تشکلهای کارگری و توده‌ای را در اولویت قرار دهند.

کنگره‌ی چهارم کمیته‌ن که در سال ۱۹۲۲ با شرکت نمایندگان ۵۲ کشور برپا شد، وضعیت جدید نیروها در سطح جهان، مساله‌ی رابطه با سوسیال‌دموکراسی و همکاری این آخری با بورژوازی و نیز خطر رشدیابنده‌ی فاشیسم را مورد توجه قرارداد. در اسناد کنگره‌ی چهارم تحلیل کنگره‌ی پیشین درباره‌ی وضعیت انقلاب جهانی مورد تاکید مجدد قرار گرفتند. از جمله در این اسناد میخوانیم: "...پرولتاریای همه‌ی کشورها، به استثنای روسیه در موقعیتی قرار ندارد که از وضعیت تضعیف شده‌ی سرمایه‌داری برای زدن ضربه‌ی نهائی بهره‌گیرد." این آخرین کنگره‌ایست که لنین در آن حضور داشت.

مرحله‌ی دوم زندگی کمیته‌ن

در کنگره پنجم (۱۹۲۴) مسائلی مانند تثبیت نسبی وضعیت کشورهای سرمایه‌داری، مساله‌ی اتحاد عمل احزاب کمونیست با دیگر نیروها و لزوم حفظ استقلال و هویت

کمونیستی و امر تکامل احزاب کارگری و کمونیستی بر طبق اصول لنینی "حزب طراز نوین" محورهای اصلی بحثها و قطعنامه‌های صادره را تشکیل میدادند.

علیرغم تغییر محسوس موقعیت جنبشهای انقلابی و شکل و ابعاد و محتوای مبارزه‌ی آنها در کشورهای گوناگون در سالهای پس از ۱۹۲۲ هیچ تجدید نظری در شکل سازماندهی کمینترن و نحوه‌ی عملکرد آن صورت نگرفت. حتی همان سانترالیسم دمکراتیکی که در زمان لنین با کوشش فراوان به اجرا گذاشته میشد، بتدریج با شیوه‌ی کار استالینی در میامیزد و بتدریج از مضمون دمکراتیک تهی و جای آنرا بوروکراسی میگیرد. بطوریکه در فاصله‌ی کنتره‌ی پنجم (۱۹۲۴) تا انحلال کمینترن یعنی طی نوزده سال فقط دو کنتره برگزار شد. در حالیکه در دوران حیات لنین کمینترن بطور سالانه کنتره‌ی خود را برپا داشته بود.

کنتره‌ی ششم (۱۹۲۸) کمربند "سانترالیسم" را باز هم محکمتر بست. اساسنامه‌ی مصوبه‌ی این کنتره بیش از گذشته دست کمیته‌ی اجرائی را برای هرگونه دخالت از اعزام بازرس به بخشهای محلی تا تصفیه و اخراج و عزل و نصب مسئولین احزاب در کشورهای گوناگون باز گذاشت. کنتره‌ی ششم اولین برنامه‌ی کامل بین الملل کمونیستها را تصویب کرد که در آن مسائل گوناگون مربوط به تاکتیک و استراتژی کمونیستها مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. تحلیلهای نادرست کنتره نقش مهمی در اتخاذ مشی سکتراریستی از سوی کمونیستها در قبال مسائل حیاتی مانند خطر رشد یابنده‌ی فاشیسم و یا حتی مبارزات رهانیبخش و ضد استعماری ایفانمود. سیاست کمونیستها در انتخابات آلمان و عدم تلاش جدی آنها در ایجاد جبهه‌ی ضد فاشیستی با سایر نیروها مانند سوسیال دمکراتها که میتوانند متحد آنها در مبارزه علیه نازیها باشند و یا مشی سکتراریستی در قبال نیروهای غیر پرولتری در انقلابهای هندوستان و چین از جمله‌ی اینموارد است.

هفتمین و آخرین کنتره‌ی کمینترن در سال (۱۹۳۵) در مسکو با شرکت ۵۱ نماینده از ۶۵ حزب کمونیست در شرایطی برگزار میشد که فاشیسم سایه‌ی شوم خود را بر فراز اروپا گسترانده بود. کنتره‌ی هفتم در شرایط حساس آنزمان و پیشروی چشمگیر فاشیسم در تصحیح مشی سکتراریستی گذشته گامهای جدی جلو برداشت. دیمیتریف رئیس کنتره در سخنرانی خود ضمن ارائه‌ی تحلیل همه جانبه‌ای از فاشیسم، پایگاه طبقاتی و اجتماعی و علل رشد و هدفها و ماهیت به غایت ارتجاعی و ضد مردمی آن بر ضرورت تشکیل جبهه‌ی متحد ضد فاشیستی با شرکت کمونیستها و سایر نیروهای مترقی، دمکرات و ضد فاشیست پای فشرد. در استاد کنتره برای نخستین بار به تارسانیهای که شیوه‌ی کار

متداول کمینترن بوجود میاورد، اشاره رفته است: "...انترناسیونال کمونیستی ضمن انتقال مرکز فعالیتهايش به تدوین رهنمودهای اساسی سیاسی و تاکتیکی برای جنبش بین‌المللی کارگری، باید به شرایط مشخص و خصوصیات ویژه‌ی هر کشور در جریان حل هر مساله توجه کند و از مداخله‌ی مستقیم در مسائل سازمانی احزاب کمونیست بطور کلی بپرهیزد."

پس از کنفره‌ی هفتم تا هنگام انحلال کمینترن در سال ۱۹۴۳ دیگر کنفره‌ای تشکیل نشد و کمیته‌ی اجرایی مسئولیت اداره‌ی امور را راسا در دست داشت. در این دوره‌ی هشت ساله جهان وقایع و حوادث عظیم و هولناکی را از سر گذراند. شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم بدست آلمان هیتلری و متحدانش که نتیجه‌ی آن سرنوشت بخش بزرگی از بشریت را رقم میزد، نه تنها برجسته‌ترین رویداد این دوره بلکه همه‌ی قرن بیستم بشمار می‌رود. جنگ داخلی اسپانیا و شکست نیروهای مترقی برآمد تاریخی بزرگ دیگر این دوره است که پیش از آغاز جنگ جهانی دوم بوقوع پیوست. در تمام این دوره‌ی بهرانی و حساس کمونیستها در اروپا، در سرزمین پهناور شوراهای و سایر نقاط جهان در پیشاپیش خلقهای خود در مبارزه‌ی خونین، قهرمانانه و شورانگیز آنها در دفاع از آزادی، ایستادگی در برابر فاشیسم و تجاوزگران قرار داشتند و حماسه‌های بیشمار و فراموش نشدنی آفریدند. در این میان بویژه باید از کمونیستها و مردم قهرمان شوروی در راه دفاع از اولین کشور سوسیالیستی جهان و علیه فاشیسم تجاوزگر و حیوان خو که به بهای جان بیست میلیون انسان آرمانخواه و بیگار جو تمام شد، از پیکار به یادماندنی کمونیستها و نیروهای مترقی اسپانیا در دفاع حماسه‌ای از جمهوری جوان اسپانیا که ابعاد جهانی بخود گرفت و کمونیسهای بسیاری از کشورهای جهان با کوشش و یاری کمینترن در آن شرکت کردند و نیز جنبشهای مقاومت فاشیستی در ایتالیا، فرانسه...

یادکرد.

انحلال کمینترن

کمینترن پس از حدود ربع قرن فعالیت در ۱۵ مه ۱۹۴۳ طی قطعنامه‌ایکه از سوی هیات اجراییه‌ی آن صادر شد، منحل اعلام گردید. در قطعنامه‌ی مربوط به انحلال کمینترن می‌خوانیم: "... مدتها قبل از جنگ با روشنی بیش از پیش دیده میشد که با بفرنج شدن اوضاع داخلی و جهانی کشورها، حل وظایف جنبش کارگری هر کشور از طریق یک مرکز بین‌المللی با مشکلاتی غیر قابل حل روبرو میشود. این فرق در راههای تاریخی تکامل کشورهای جهان، خصلتهای گوناگون و حتی متضاد بودن ساختمان اجتماعی آنان، فرق

در سطح و شتاب تکامل اجتماعی و سیاسی آنان و بالاخره تفاوت در درجه‌ی آگاهی و شکل کارگران، در عین حال باعث میشود که در مقابل طبقه‌ی کارگر هر کدام از کشورها وظایف گوناگونی قرار گیرند. تمام روند حوادث در ربع قرن گذشته و تجربی‌ی انترناسیونال کمونیستی بطور اثبات کننده‌ای نشان داده‌اند که شکل تشکیلاتی منتخب از طرف نخستین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی جهت متحد نمودن کارگران که متناسب با خواسته‌های مرحله‌ی شروع احیای جنبش کارگری بود، همزمان با رشد جنبش کارگری در هر کدام از کشورها و بفرنج شدن وظایف آن، رفته رفته کهنه شد و حتی به مانعی در برابر تقویت بیشتر احزاب ملی کارگری بدل گشت... نظر به مسائل نامبرده و با توجه به رشد بلوغ سیاسی احزاب کمونیستی و کادرهای رهبری کننده‌ی آن در هر کشور

هیات رئیسه‌ی کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال کمونیستی به علت عدم امکان فراخواندن کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی در شرایط جنگ جهانی، بخود اجازه میدهد پیشنهاد زیر را جهت تصویب به شعبه‌های انترناسیونال کمونیستی عرضه کند: انترناسیونال کمونیستی به عنوان مرکز رهبری کننده جنبش کارگری بین‌المللی منحل شده..."

بدین ترتیب با صدور قطعنامه‌ی کوتاه، هیات اجراییه بر زندگی ۲۵ ساله‌ی کمینترن نقطه‌ی پایان نهاد. انحلال کمینترن بشکلی بوروکراتیک و از بالا درست بهمان شیوه‌ای انجام گرفت که در تمام دهه‌ی ۳۰ و اوایل سالهای چهل بر زندگی درونی آن سایه افکنده بود. واقعیت اینست که اگر دلایل ذکر شده در قطعنامه‌ی انحلال کمینترن را مبنا قرار دهیم، کمینترن میبایست بسیار زودتر از این‌ها جای خود را بشکل رابطه‌ای متناسبت میان احزاب کمونیست میسپرد. همانگونه که انتقاد مطرح شده در کنگره‌ی هفتم کمینترن (۱۹۳۵) پیرامون عدم تناسب میان شکل سازماندهی کمینترن و رابطدی درونی آن با واقعیت‌های مبارزه‌ی کمونیستها در سراسر جهان و تضادهای ناشی از آن راه بجائی نبرد و کار بهمان شیوه‌ی گذشته ادامه یافت. دایره‌المعارف بزرگ شوروی، در تشریح علل انحلال کمینترن خاطر نشان میسازد که: "احزاب کمونیست میبایست توجه ویژه‌ای به موقعیت کشور خود و کلیه‌ی ویژگیهای سیاست داخلی و خارجی که توسط این یا آن دولت دنبال میشود، مبذول دارند. در نتیجه، دیگر از لحاظ عملی هدایت جنبش کمونیستی جهان توسط یک مرکز نه ممکن بود و نه به مصلحت، زیرا خطر تحمیل تاکتیکها و تصمیمات قالبی که با مقتضیات ویژه‌ی یک کشور تطابق نداشتند، وجود داشت. بعلاوه به منظور حفظ حداکثر اتحاد ممکن بین کلیه‌ی نیروهای ملی و بین‌المللی که مایل به مبارزه علیه فاشیسم بودند، برطرف نمودن هر مانعی در اینراه ضروری بود. علاوه بر این باید یکبار برای همیشه افسانه‌ی دخالت مسکو در امور داخلی سایرکشورها از بین میرفت..."

توجه اینچنینی نویسندگان دایره‌المعارف نامبرده پیرامون پدیده‌ی تاریخی مهمی چون کمینترن و علل انحلال آن جای تأمل و بازاندیشی جدی بر جای گذارد. آنها به گونه‌ای از ضرورت "توجه ویژه به موقعیت کشور خود" توسط احزاب کمونیست سخن گفته، هدایت عملی "جنبش کمونیستی جهان توسط یک مرکز" را ناممکن و دور از مصلحت می‌شمارند. نسبت به "خطر تحمیل تاکتیکها و تصمیمات قالبی" ابراز نگرانی میکنند که گوئی کمینترن در سال ۱۹۴۳ به کشف این اصول مهم در تحلیل مارکسیستی نائل آمده‌است. حال آنکه، از زمان مارکس به اینسو همواره برخورد مشخص و مستقل احزاب کارگری و کمونیستی به جامعه‌ی خود شرط اساسی اعتبار و دقت علمی تحلیلهای مارکسیستی و تنها متدولوژی صحیح و معتبر بشمار میرفته‌است. کافیتس به آثار مارکس، انگلس، لنین و سایر رهبران جنبش مراجعه کرد تا ده‌ها و ده‌ها مورد از تأکید بر اهمیت ضرورت بیچون و چرای رعایت این اصول مهم یافت. بنابراین همانگونه که پیش از این نیز تأکید شد، اگر نگرانی اصلی حفظ "عدم توجه ویژه به موقعیت کشور خود" و "ناممکن بودن" هدایت جنبش کمونیستی جهان توسط یک مرکز" و... را در برمی‌گرفت، شکل سازمانی کمینترن حداقل دو دهه پیش میبایست دگرگون میگردد. اتفاقاً نویسندگان دایره‌المعارف... در ادامه‌ی تحلیل خود با اشاره به اینکه "به منظور حفظ حداکثر اتحاد عمل ممکن بین کلیه‌ی نیروهای ملی و بین‌المللی که مایل به مبارزه علیه فاشیسم بودند، برطرف کردن هر مانعی در اینراه ضروری بود" بر نکته‌ای انکشت مینهند که اولاً در قطعنامه‌ی انحلال کمینترن بکلی محو است و ثانیاً عناصر نوینی در توجه انحلال کمینترن بدست میدهد. و. فاستر (۶) در کتاب تاریخ سه انترناسیونال مصاحبه‌ای از استالین با هارولد کینگ خبرنگار رویتر را نقل کرده‌است که از هر نظر قابل توجه است. استالین در این مصاحبه که روز ۲۸ مه ۱۹۴۳ (دوهفته پس از انحلال کمینترن) انجام گرفته در پاسخ به سؤال پیرامون علل انحلال کمینترن میگوید:

"انحلال کمونیست بین‌الملل درست است زیرا:

- الف - دروغ هیترریستیها را که "مسکو" ظاهراً قصد دارد در حیات ملل دیگر دخالت کرده و آنها را "بلشویزه" نماید افشاء میکند. اکنون به این دروغ خاتمه داده شده‌است.
- ب - افتراء دشمنان کمونیسم در داخل جنبش کارگری را که میگویند احزاب کمونیست کشورهای مختلف ظاهراً نه برای منافع خلق خود بلکه به فرمان صادره از خارج عمل میکنند افشاء مینماید. به این افترا نیز خاتمه داده میشود.
- ج - کار میهن پرستان تمام کشورها را برای متحد ساختن تمام خلقهای دوستدار آزادی در یک اردوی واحد بین‌المللی به خاطر مبارزه علیه خطر

سیادت جهانی هیترسیم تسهیل مینماید و به این ترتیب راه را برای شکل آتی رفاقت ملل براساس برابری آنها هموار میسازد.

و. فاسلر آنگاه در انکشاف اظهارات استالین برخی واقعیتها را در قالب روشنتری بیان میدارد: "مهم اینست که این تصمیم تاریخی در لحظهای بحرانی مبارزه برای ایجاد جبهه‌ی دوم اتخاذ شد. این جبهه برای پیروزی سریع و قاطع بسیار ضروری بود، اما مرتجعین عربی (که دروغهای گوبلز را نیز در مورد کمینترن باور کرده بودند) مانع از تشکیل آن میشدند. بیشک تاثیر مساعدی که انحلال کمینترن بر سراسر جهان سرمایه‌داری نمود کمک کرد که این صخره‌ی محکم در هم بشکند. فقط چند ماه بعد بود که کنفرانس معروف تهران تشکیل شد و سرانجام تاریخ گشایش جبهه‌ی دوم تعیین گردید. اما درباره‌ی آنچه که نویسندگان دایره‌المعارف... "افسانه‌ی دخالت مسکو در امور داخلی سایر کشورها" نامیده‌اند و استالین آنرا بصورت دروغ "دخالت مسکو" در حیات ملل دیگر برای "بلشویزه کردن" بیان نموده‌است یک سوال اساسی باقی میماند آن اینکه اثر واقعا دخالت استالین و نفوذ و اتوریته‌ی بیحدومرزوی بر زندگی احزاب دیگر و در تدوین مشی نظری و تصمیمات سازمانی کمینترن "افسانه" و "دروغ" بودند آیا واقعا میبایست بخاطر پایان دادن به این "افسانه" ها و "دروغ" های ساخته‌وپیرداخته محافل ارتجاعی با شتاب و بدون فراخوان گنگره و یا حتی بحث میان احزاب دست به انحلال انترناسیونال کمونیستی زد؟

چند نکته‌ی اساسی درباره‌ی کمینترن:

تحلیل و بررسی همه جانبه‌ی سیاستها، مشی و عملکرد کمینترن در چهارچوب وظیفه‌ی محدودی که این نوشته در برابر خود قرارداده‌است نیکنجد. دست‌زدن به چنین تحلیلی از سوی کمونیستهای ایران - بویژه اگر بطور مستقل و با عنایت به مسایل مربوط به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران و تاثیر کمینترن بر آن انجام پذیرد - بطور یقین خلاء آشکاری را که در این عرصه وجود دارد، تا حدودی جبران خواهد نمود. بنظر ما در ارزیابی عینی و علمی به دور از تعصب و با نگرشی شجاعانه و حقیقت‌جواز تاریخ کمینترن خطوط زیرین باید مورد توجه جدی قرار گیرند:

- هدایت نظری و سازمانی جنبش کارگری و کمونیستی از یک مرکز واحد و اعمال مرکزیت دمکراتیک در مقیاس جهانی با اصل استقلال اندیشه و عمل احزاب و خواست

این نیروها در تحلیل مشخص از وضعیت جامعه‌ی خود و اتخاذ مشی درست و اصولی با تکیه بر توده‌های سازمانی و دمکراسی درون حزبی در تضاد آشکار قرار میگرفت. اثر این شکل کار در اولین سالهای تشکیل کمینترن یعنی در شرایط امیدواری به گسترش غول‌آسای روند انقلاب جهانی قابل درک و پذیرش بوده در شرایط فروکش جنبش ضرورت کار مشخص خلاق و پرحوصله‌ی هر حزب در جامعه‌ی خود با واقعیتهای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در کشورهای گوناگون همخوانی نداشت. واقعیت اینست که نقش کمینترن از حد اراده‌ی مشی عمومی، ترسیم خطوط عمومی مبارزه و برخورد‌های ثوریک، بسیار فراتر میرفت و در اکثر موارد به دخالت آشکار در امور تشکیلاتی و سازمانی، حتی اخراجها و تصفیه‌ها و نیز اعمال نظرها در اتخاذ این یا آن مشی سیاسی توسط احزاب گوناگون کشانده میشد. توجه به این واقعیت بویژه از اینرو اهمیت مییابد که در بسیاری از تحلیلهای پیرامون نقش کمینترن به پدیده‌ی دخالت کمینترن در امور احزاب بصورت کلی و گذرا برخورد میشود. در حالیکه چه ضوابط حاکم بر کار کمینترن و چه فرهنگ و سنتهای جاافتاده و "نهادی شده" در درون کمینترن به اعمال چنین شیوه‌هایی به آسانی میدان میدادند.

- انترناسیونال سوم برخلاف دو انترناسیونال پیشین از احزاب و سازمانهای کارگری و کمونیستی تشکیل شده بود که در جوامع گاه کاملاً متفاوت و با هدفهای مبارزاتی گوناگون به فعالیت میپرداختند. در این مجموعه از حزب کمونیست اتحاد شوروی که کار سترگ ساختمان سوسیالیسم را در سرزمین اولین انقلاب پیروزمند کارگری راهبری مینمود، احزاب کمونیست کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تا احزاب نوپای کشورهای تحت سلطه و یا مستمره حضور داشتند. تمامی این احزاب در شرایط کاملاً گوناگون فعالیت میکردند. بخش قابل توجهی از این احزاب در شرایط مخفی و دشوار امر مبارزه را پیش میبردند، در حالیکه برخی دیگر در چهارچوب قانونی و حزب کمونیست اتحاد شوروی رهبری دولت و نهادهای مردمی را در کشور شوراها در دست داشت. بدیهیست الزامات سیاست و تاکتیکهای حزبی که مسئولیت دولت را در کشور خود در دست دارد و احزابی که در شرایط مخفی و یا علنی برای پیشبرد امر انقلاب در میهن خود پیگار میکنند، در بسیاری موارد میتوانست بکلی متفاوت و ناهمسو باشند.

اتفاقاً نفوذ و اعتبار بیچون و چرای انقلاب کبیرا کتبر و بلشویکها در میان مجموعه‌ی جنبش کارگری و کمونیستی از همان ابتدا در زندگی کمینترن بازتاب مییافت و به ح.ک.ا.ش. نقش ممتازی میبخشید. بر بستر همین احساس پاک و انقلابی کمونیستهای سراسر جهان و عشق وافر و بیحد آنها به اتحاد شوروی، استالین توانست به محور

تصمیم‌گیری کمینترن بدل گردد. "رهبر بزرگ و خردمند" کمینترن با اعمال سیستماتیک اتوریته‌ی خشن خود و رواج کیش شخصیت و فرهنگ اطاعت کورگورانه از تصمیمات بالا و محور روحیه‌ای که در نخستین سالهای زندگی کمینترن وجود داشت، دست خود و ح.ک.ا.ش. را در اعمال نظر به این سازمان فراملی و دخالت در زندگی و پراتیک احزاب کارگری و کمونیستی بسیار باز میگذاشت.

- بنظر ما در ارزیابی کمینترن باید جای ویژه‌ای را به نقش استالین در شیوه‌ی کار و مشی و سیاستهای انترناسیونال سوم اختصاص داد. نقش مخرب استالین از همان نخستین سالهای پس از مرگ لنین بتدریج آشکار میشود و در دهه‌های سی و چهل به اوج خود میرسد و حتی در سالهای پس از انحلال کمینترن نیز ادامه مییابد. بسیاری از دیدگاههای انحرافی استالین در عرصه‌های گوناگون و از جمله در امر زندگی درون حزبی و محو کامل دمکراسی از کانال کمینترن پایه‌ی عمل و سیاستهای احزاب دیگر هم قرار میگرفت.

رواج کیش شخصیت استالین و شیوه‌ی نگرش و برخورد به مسائل گوناگون حزب، جامعه و مردم که کم و بیش به فرهنگ و درک همه‌ی کمینترن تبدیل شده بود، آنچنان پی آمدهای منفی برجا گذاشتند که کمونیستها با گذشت دهه‌سال هنوز خود را از چنگال تاثیرات آن کاملا رها نساخته‌اند. دکماتیسم و آئین پرستی، دوری جستن از "شفافیت" در زندگی درون حزبی و جامعه، بزک کردن واقعیتهای تلخ در درون جنبش، حذف نقش توده‌ها و تبدیل آنها به عوامل بی اراده‌ی اجرای فرامین "بالا"، زیر پا گذاشتن خشن دمکراسی، عدم پذیرش روحیه‌ی انتقادی و تمایل به تعریف و تمجید بجای ارزیابی عینی و منطبق بر واقعیتها، فرمالیسم، تصفیه‌های ناروا و... عناصر این فرهنگ غیر زنده، جامد و غیر انقلابی را تشکیل میدهند که بطور عمده در آن ایام رشد و نمو یافته تاثیر خود را بر پراتیک و نظرات کمونیستها طی سالیان بعد بر جا گذاشته و به اشکال گوناگون به دوران ما هم منتقل شده‌اند.

- بررسی و ارزیابی منصفانه و واقع بینانه‌ی سیاستها و مشی کمینترن در قبال رویدادهای مهم دوران فعالیت آن بویژه پیرامون مسائلی مانند اوضاع جهانی و شرایط تاریخی پیدایش و تحول کمینترن، برخورد با نیروهای غیر کمونیست در جنبش کارگری، مبارزه علیه فاشیسم، نهضت‌های رهائیبخش در کشورهای مستعمره، جمهوری اسپانیا و... و نشان دادن نقاط قوت و ضعف برخوردهای درست و اشتباهات و نیز تاثیر روابط درونی کمینترن بسیار ضروریست. ضرورت چنین ارزیابی بویژه بخاطر تعیین دقیق

جایگاه و نقش کمینترن در مبارزه‌ی کمونیستها در آلمان و نیز به قصد درس آموزی از تجارب و پندگیری از اشتباهات گذشته قابل توجه میباشد.

- سرانجام در ارزیابی و واریسی زندگی و فعالیتهای کمینترن باید به متدولوژی و شیوه‌ی کار متداول در آن در برخورد به جامعه و مسائل سیاسی و نظری توجه فراوان مبذول کرد. مثلا نقش ویژه‌ی استالین و ح.ک.ا.ش. در عرصه‌های سیاسی و نظری زندگی کمینترن موجد آنهمان "ارزش" هائی در میان کمونیستها شد که برخی از آنها هنوز هم میان احزاب کمونیست عمل میکنند. این "نگرش" و "ارزش" ها را باید بخشی از درک و فرهنگ کمینترنی بشمار آورد. از جمله‌ی این "ارزش" ها تبدیل نگرش احترام و عشق بیشانبه به نخستین میهن سوسیالیستی جهان بنوعی برخورد "خود باخته" و "نگاه به بالا" در عرصه‌های سیاسی و نظریست. کافیت فقط نگاهی به نشریات تئوریک و سیاسی برخی گروههای چپ میهن خود در زمینه‌ی مسائل گوناگون بیفکنیم، - عرصه‌ایکه در آن بدون تردید حزب توده‌ی ایران نقش پیشتازی دارد. تا به درجه‌ی این "مصرف زندگی" افراطی و کمبود چشمگیر تحلیلهای مستقل پی ببریم.

بررسی نقادانه و ارزیابی عینی و علمی تاریخ کمینترن باید - بطور یقین - همه‌ی جنبه‌های مثبت و منفی فعالیت آنرا در برگیرد. در آنچه که مربوط به جنبش چپ ایران میشود، این ارزیابی باید با فصلی مهم از تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی که با کمینترن و تاثیرات بعدی آن پیوند میخورد، همراه گردد. اما برای ما کمونیستهای ایرانی کمینترن و فرهنگ و شیوه‌ی کار مسلط بر آن فقط تاریخ نیست، بلکه واقعاتیست که در مبارزه‌ی روزمره با آن سرو کار داریم. از همین رو ما در مقالات آتی به تداوم پی آمدهای درک و روابط کمینترنی در سالهای پس از انحلال آن در جنبش کارگری و کمونیستی میهن‌مان و نیز ادامه‌ی بحث جاری پیرامون تحول اشکال سازمانی و رابطه میان کمونیستها در سالهای پس از ۱۹۴۳ تا به امروز در راستای تحقق انترناسیونالیسم پرولتری خواهیم پرداخت.

یادداشتها:

۱- نقش مارکس و انگلس در سرنوشت این مبارزه‌ی اساسی از هر جهت تعیین کننده بود. زیرا آنها از یکسو میبایست پرچم دفاع از نظریات خود را در رویارویی با انواع گرایشهای غیر پرولتری بردوش کشند و از سوی دیگر در مقام رهبران جنبش ملزم به تدوین استادی بودند که مورد پذیرش همگان قرار گیرد. مارکس طی نامه‌ای به انگلس دشواریهای آغاز کار را اینگونه وصف میکند: "طرح نظریات ما بشکلی که برای سطح

کنونی جنبش کارگری قابل پذیرش باشد، دشوار است... زمان لازم است تا جنبش بخود آید و بتواند به بیان شجاعانه‌ی گذشته بپردازد. از همین روست که باید ضمن برخورداری از شجاعت در محتوی، در شکل نرم بود.

۲- حزب سوسیال - دمکرات آلمان پیش از انحلال انترناسیونال اول یعنی در سال ۱۸۶۹ بنیاد گذاشته شد.

۳- ایده‌ی تشکیل انترناسیونال سوم در سالهای پیش از انقلاب اکتبر بویژه از زمان جنگ جهانی اول از سوی لنین مطرح شده بود. از جمله وی در جزوه‌ی "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما (طرح پلاتفرم حزب پرولتری)" به تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۱۷ چنین میگوید: "همانا ما، اکنون باید بیدرنگ انترناسیونال جدید انقلاب پرولتری را تشکیل دهیم یا به عبارت دیگر با صدای رسا اذعان نمائیم که این انترناسیونال حالا دیگر ایجاد شده و دایر است".

۴- در ژانویه ۱۹۱۹ جلسه‌ی مشاوره‌ای به ابتکار لنین و شرکت نمایندگان هشت حزب کمونیستی اتحاد شوروی، مجارستان، لهستان، اتریش، فنلاند، بلغارستان، رومانی و آمریکا تشکیل شده بود و همه‌ی احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنفره‌ی انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود.

۵- تاریخ تاسیس برخی احزاب کشورهای آسیائی از اینقرار است: ترکیه ۱۹۱۸، اندونزی ۱۹۲۰، چین ۱۹۲۱، هندوستان ۱۹۲۲، ژاپن ۱۹۲۲، فلسطین ۱۹۲۳، برمه ۱۹۲۴، مالایا ۱۹۲۵، هندوچین ۱۹۳۰، فیلیپین ۱۹۳۱. حزب عدالت که نطفه حزب کمونیست ایران بود، در مه ۱۹۱۷ در باکو تاسیس شد. کنفره‌ی انزلی در دسامبر ۱۹۲۰، کنفره‌ی اول حزب عدالت بود که در جریان آن نام حزب به حزب کمونیست بدل گردید.

۶- ویلیام فاستر.

نکاتی چند درباره‌ی "نقدی بر تزه‌های ارائه‌شده درباره‌ی انقلاب آینده‌ی ایران"
مندرج در بولتن پژوهی داخلی شماره‌ی ۲-

بنظر ما مقاله‌ی مزبور صرفنظر از چند تذکر و ایراد بحق و اصولی، در مورد چند مسأله‌ی حساس بویژه آلترناتیوهای احتمالی در برابر رژیم شوکراتیک ولایت فقیه حاکم و سرنوشتی آن، یکسونگری دارد و در چند مورد قویترین (و در نوع خود جدیدترین) تزه‌های کارپایه‌ی اولیه را مورد انتقاد قرار داده‌است.

ایرادات مقاله نسبت به همه‌ی ابهامات در توضیح پایگاه طبقاتی حاکمیت و روحانیت را میتوان تا حدی وارد دانست، میکویم تا حدی؛ زیرا اساساً میتوان پذیرفت که رژیم فعلی در مجموع در خدمت بورژوازی بزرگ و خرده‌بورژوازی سنتی قرار دارد، ولی ابهام در کارپایه‌ی اولیه، تا حدی ناشی از فشردگی خطوط و اختلاط متافع درون حاکمیت بنایار تیسست ولایت فقیه‌ی نیز هست و نمیتوان یک خط طبقاتی کلاسیک از دل کشمکش‌های درون حاکمیت پیدا کرد و بقول معروف "خط کشی" و "مرزبندی" کرد. ایراد وارده در مورد متدولوژی و پایه‌ی استدلال تزه‌های کارپایه برای تعیین مرحله‌ی انقلاب صحیح‌است و بنظر ما ابهام مندرج در کارپایه‌ی اولیه تا حدی ناشی از عدم تفکیک شقوق مختلف در مورد چگونگی سرنوشتی رژیم ولایت فقیه خمینی در مجموعه‌ی جنبش کمونیستی است و البته متدولوژی لنینی بحق باید بکار گرفته شود (عزیمت از تحلیل ساختار طبقاتی جامعه، شیوه‌ی مسلط تولید، طبقه‌ی مسلط یا ائتلاف مسلط طبقاتی و...) و تذکر این امر از سوی مقاله‌ی "ر. مانی" و کمبود آن در کارپایه‌ی اولیه، اصولیترین انتقاد مقاله‌ی مزبور نسبت به کارپایه را تشکیل میدهد. در مورد ایرادات وارده در مقاله در مورد "عدم توجه به زمینه‌های عینی خارجی موثر در روند سنگتیری سوسیالیستی"، در تفاوت گذاری با انقلابات دمسکراتیک کلاسیک، با تحولاتی که امروز

در مناسبات بین‌المللی جهان سوسیالیسم در شرف انجام است و با توجه به دینامیسم نسبتاً محدود اعطای کمک به سنگیری سوسیالیستی، بنظر میرسد که عامل خارجی این چنینی را دیگر نباید بعنوان یک عامل در سطح عامل داخلی بالا گرفت. زیرا هر نوع غلبه غیراصولی در توانائی عام عامل خارجی در سنگیری سوسیالیستی، بلافاصله در تعمیم خود به توقع نادرست از اردوگاه از یکطرف، و از طرف دیگر به ناتوانی در ارزیابی توان انقلاب منجر خواهد شد. ضمن اینکه امروز نیز مانند سابق هر انقلاب اصیل میتواند و باید در برابر مداخلات بورژوازی جهانی به کمک انترناسیونالیستی اردوگاه مستظهر باشد. ولی چنانکه گفتیم، دیگر نباید به این کمکها تا حد یک "عامل موثر" در حد عامل ساختاری تریسته شود. نمونه‌ی امروز افغانستان که بنظر ما محصول یک ارزیابی غلط‌آمیز از توان سوسیالیسم بمطابقی "عامل تعیین کننده" و "عنصر هژمون در مقیاس جهانی" است، به اندازه‌ی کافی مشکلات چه برای اتحادشوری و مجموعه‌ی جنبش کمونیستی، و چه برای خود انقلاب دمکراتیک شور ایجاد کرده است!

۵ اینجا میتوان با نظرات مقاله توافق داشت. اما در محور ۴، ۵ و ۶ (بویژه در مورد سرنگونی رژیم اسلامی) یکسونتری و شیوه‌ی متداول (و بنظر ما سترون) نثرش به تحولات آتی ایران از منشور درک سابق بچشم میخورد. شیوه‌ای که برای همه‌ی ما با همان صداقت پیشین که در داخل حزب بودیم و کمتر در جریان مسائل داخل و مسایل اپوزیسیون قرار داشتیم +++++ آن بودیم و بویژه -۵ قبل از تحولات بسیار مهم پس از ماجرای مک فارلن -، نثرش مسلط در این عرصه محسوب میشد.

واقعیت اینستکه سردرگمی و مخدوش شدن مرزهای اختلاف نظرات بر سر مساله‌ی تضاد عمده و بالفعل و ارتباط آن با حل تضاد اصلی، میراث متدولوژی حزب توده‌ایست و بشدت افکار ما را متوجه‌ی قالب گرفتن فلان تضاد، در ظرف مقوله‌ای سیستم "تضاد عمده" کرده است. متدولوژی مزبور به ما آموخته است که "تضاد عمده" که حل شد، نوبت تضاد اصلی میرسد! و بدون حل تضادهای عمده، حل تضاد اصلی امکان ناپذیر است و لاجرم باید در بدر به دنبال تعیین تضادهای عمده برویم و اگر مثلا دیدیم که تضاد عمده در شرایط حاکمیت ولایت فقیه خمینی، تضاد مجموعه‌ی نیروها و طبقات خلقی (وحتی بورژوازی لیبرال) با ولایت فقیه خمینی و رژیم تئوکراتیک اسلامیست، مرتب مواظب این هستیم که با حل تضاد عمده‌ی مزبور بلافاصله به حل تضاد اصلی نائل شده‌ایم.

به اعتقاد ما اکنون میباید بجای پرداختن به این روشهای قالبی و کلیشه‌ای که حداقل در مورد حل تضاد عمده با رژیم شاه و امپریالیسم، تضاد عمده‌تری بنام تضاد با

رژیم ج ۱۰. ببار آورد، (۱) به واقعیت زندگی توجه کنیم و سرمان را با این شلردها که در واقع پوش فلسفی برای توجیه تئوری مراحل جداگانه از انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و اثبات مدل راه رشد غیرسرمایه‌داری محسوب میشود، به درد نیاوریم. مساله در یک کلام اینستکه آیا سرنوشتی رژیم تئوکراتیک ولایت فقیه خمینی (حل تضاد عمده!) علامت آغاز انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی (با سنگبیری سوسیالیستی) ، (حل تضاد اصلی!) است یا خیر؟ و آیا سرنوشتی این رژیم (حل تضاد عمده!) تنها در یک روند انقلابی و با شیوهی مبارزه‌ی قهرآمیز و مسلحانه‌ی توده‌ای امکان پذیراست یا اشکال دیگری نیز متصوراست؟ به عبارت دیگر، جنبش توده‌ای آتی به یک انقلاب (که الزاماً ملی - دمکراتیک یا بورژوازی و... نبوده بلکه بر طبق تحلیل ساختاری ما انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی است.) منجر میشود یا به فرم بورژوازی و سپس به یک خیزش انقلابی به رهبری طبقه‌ی کارگر؟

بنظر ما کارپایه‌ی اولیه در کلیت خود (صرفنظر از ابهامات بحق مورد اشاره‌ی نقد مزبور) به این سوالات پاسخ روشن و صریح و اصولی داده و در مقابل اشکال درک "نقد" ناشی از مطلق کردن رابطه‌ی سرنوشتی بافت تئوکراتیک رژیم ولایت فقیه خمینی با آغاز دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی (با سنگبیری سوسیالیستی) است. "نقد" بنظر ما به یک سلسله واقعیات عینی در شرایط حاضر بی‌توجه مانده و زاویه‌ی نگرش آن به چگونگی آغاز انقلاب، همان زاویه‌ی نگرش سابق ما به انقلاب بهمن ۵۷ است! زاویه‌ای که در واقع نگرش بسیاری از نیروهای انقلابی چپ (و در راس آن راه کارگر) و برخی نیروهای دمکرات (و در راس آنها مجاهدین) محسوب میشود. (و البته تئوری مراحل و تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری حزب توده‌ای نیز از همین نگرش تغذیه میکند! که بعداً تشابه آنرا با نظرات راه کارگر نشان خواهیم داد.)

با اینکه نمیتوان بطور قطعی احتمال بروز یک بحران ملی و وضع انقلابی در جریان حذف (یا سرنوشتی) رژیم حاضر را نفی کرد، ولی سیری در واقعیات مشخص نشان میدهد که احتمال بروز این شق کمتر و کمتر میشود. چرا اولاً بخاطر اینکه پسیکولوژی توده‌ها برای یک انقلاب (یعنی فداکاری و ایثار در برابر تشدید سرکوب و آمادگی برای ابتلاء بر عنصر ایدئولوژیک ...) فراهم نیست. در ایران سال ۶۶، نه سال پس از انقلابی خونبار با تمام عواقب شوم و خونین و دستاوردهای منفی آن برای توده‌ها سرخوردگی و زمین‌گیر شدن آنها و بحران بی‌اعتمادی تنها ناشی از شکست انقلاب نیست، بلکه بیشتر ناشی از آنست که انقلاب نه توسط ضدانقلاب کلاسیک (رژیم شاه) ، بلکه مستقیماً توسط حاکمیت برآمده از انقلاب مورد و لوق توده‌ها بخون نشست و این امر بی‌اعتمادی و سرخوردگی

مراتب بیشتری نسبت به بی اعتمادی قانونمند ناشی از هر شکست در نهضت‌های انقلابی متداول برآوردده‌است. ثانیاً بخاطر اینکه پیشاهنگ طبیعی انقلاب در دستور روز (دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی به رهبری طبقه‌ی کارگر)، یعنی جنبش کمونیستی ایران، در بحران طاقت سوز درونی و شکست خردکننده، خلاء استراتژی و بحران اعتماد توده‌ها میسوزد و هنوز نتوانسته حتی زخم‌های عمیق خود را التیام دهد و دچار پراکندگی بیسابقه (میتوان گفت بیسابقه در تاریخ معاصر ایران) مییابد. بحرانی که حل نهائی آن تنها با درآمیختن در طبقه امکان‌پذیر است و در شرایط ترور اسلامی حاکم، چشم‌انداز نزدیکی بر آن اصلاً متصور نیست. حال این سوال مطرح میشود که چه کسی و کدام نیروی سیاسی میتواند در راس جنبش برای سرنگونی رژیم قرارگیرد و آنرا مستقیماً به انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی پیوند زند؟ و در شرایطی که جنبش کارگری در کارخانجات به عمیقترین عقب‌نشینی دچار شده و اخراج‌های بی‌امان و سرکوب و بحران جنگ نفس آنرا بریده، لابد باید منتظر شروع انقلاب از مساجد یا بازار شد. به این ترتیب باید منتظر انتشار میانی و مثلاً سرکردگی مجاهدین باشیم تا انقلاب (به مفهوم انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی) را آغاز کنند و طبق تئوری حزب توده‌ای، سرکردگی پرولتاریا در "فرجام" انقلاب حاصل خواهد شد!!! امری که بنظر نمیرسد در چپ ایران طرفدار جدی داشته باشد. این از شرایط ناگوار برای بروز وضع انقلابی، یعنی پارالل شدن روز سرنگونی رژیم ولایت فقیه خمینی و آغاز انقلاب آتی! (۱) اما فاکتها و عوامل دیگری نیز وجود دارند که پایه‌ی استدلال مقاله‌ی "ر. مانی" را سست تر میکند. اول اینکه، امروز توده‌ها (و حتی بخش‌های وسیع طبقه‌ی کارگر) از افراط‌کاریهای قرون وسطائی رژیم جاکم کمتر از سایر اقشار میانی و مرفه صدمه ندیده‌اند و لذا آمادگی پذیرش یک سوپاپ اطمینان را دارند. دوم اینکه چشم‌انداز خاتمه‌ی جنگ که از یکسو بمنزله‌ی قطع کشتار فرزندان زحمتکشان و از سوی دیگر به معنای یک رونق اقتصادی شدید برای بازسازی مناطق جنگ‌زده‌است، میتواند برای ائتلاف بورژوازی (با هر ترکیب

۱- باز هم تاکید میکنم که از این به بعد در فرهنگ مارکسیستی ایران، واژه‌ی "انقلاب" تنها به جنبش انقلابی منتج (بطور مستقیم) به انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی اطلاق میشود (و لاجرم از همان آغاز به سرکردگی طبقه‌ی کارگر) در غیر اینصورت، دیگر صحبت نه از انقلاب، بلکه از رفرم است (و الزاماً، رفرم بورژوازی!). پس بین "انقلاب" و "جنبش" تفاوت باید قائل شد!

از ائتلاف مثلا خامنه‌ای، یا حتی رفسنجانی با بازرگان گرفته تا ائتلاف طیفهای وسیعتر، البته با حذف خمینی، برگ برنده‌ی قطعی برای سوار شدن بر امواج نارضایتی توده‌ای باشد. (همین امروز در کیهان لندن مقالات مبسوط و تحلیلی در مورد پتانسیل‌های اقتصادی ایران بعد از جنگ نوشته می‌شود!) میتوان ملاحظه کرد که حذف عنصر تتوکراتیک ولایت فقیه خمینی، با مرگ تالهایی (!) وی، و جایگزینی مثلا شورای رهبری (و بتدریج مانند مدل اسپانیای حذف فرانکیسم)، میتواند تا حدی فضا برای مانور بوجود آورد.

به این ترتیب با توجه به بحران مبارزاتی درون توده‌ها، بحران درون جنبش کمونیستی، عقب نشینی نفس‌گیر جنبش کارگری و سطح نازل مطالبات آن، وجود "برگ برنده"ی خاتمه‌ی جنگ و احتمال رونق اقتصادی و کسب و کار و ایجاد مشاغل در دوران بازسازی مناطق جنگزده و اساسا باز شدن فنر فشرده‌ی بازار گسترده‌ی مصرفی پس از آن و باز شدن راهها برای سرمایه‌گذارهای کلان، آمادگی روحی، سیاسی و اجتماعی در توده‌ها برای پذیرش حاکمیتی که به افراط کاریهای اسلامی بنیادگرایان خاتمه دهد و عوامل و پارامترهایی از ایندست، میتوان گفت که "فرصت طلایی" برای جناحهای مختلف بورژوازی ایران فراهم آمده که بیک ائتلاف حکومتی دست یابند (و البته میزان "دمکراسی" کسب شده بستگی به تعادل قوا در مقیاس جامعه خواهد داشت). نشانه‌ی وقوف بر این "فرصت طلایی" را میتوان در شکل‌گیری ائتلاف نهضت آزادی - جبهه‌ی ملی در داخل و حمایت ضمنی جناحهایی نظیر کیهان لندن از آنها (که حتی دفتر و دستک هم در تهران تاسیس کرده‌اند) دید. نشانه‌ی دیگر تقویت این خط را باید در سرکوب جناح تندروسیدمهدی هاشمی و تضعیف خط افراطیون در سپاه و سایر نیروهای مسلح رژیم بدست خود خمینی و جناحش دید. نشانه‌ی دیگر؟ نشانه‌ی دیگر تلاشهای چند سویی داخل و خارج برای خاتمه دادن جنگ است (که طنین مکرر شعار "اماما، اماما صدام را ببخشا!" در قلب تهران تنها نمودی از تلاشهای داخلیست).

نشانه‌ی دیگری ترفیعیهای اخیر در ارتش (که مورد حمایت کیهان لندن نیز قرار گرفته) . باز هم نشانه‌ی دیگر در سنگبیری عام امپریالیسم آمریکا بسوی تثبیت (و لاجرم استحالی رژیم) است که البته بنظر من دارد فریاد گوشخراش مجاهدین در مورد "سوختن کارت سلطنت و استحالی رژیم" درست برعکس، فریادی ناشی از نومییدی است و میتوان گفت که تصادفا خط استحالی رژیم ج. ا. بسوی ائتلافی با بورژوازی لیبرال داخلی و مهاجر در پی سفر مک فارلن تقویت نیز شده است. بهر حال به تصور من سیر حوادث خلاف تصور رهبری مجاهدین است و سرنوشت ایقان بیش از گذشته از اختیارشان خارج میشود و بدست عوامل منطقه‌ای نظیر صدام میافتد و حتی در صورت

مصالحه‌های میان صدام و رژیم، خود آنها باید زیرپوشش جناح‌های لیبرال قرار گیرند (و احتمالاً به چند دسته تقسیم بشوند). ژست اخیر ریچارد مورفی در حمایت از مذاکرات با مجاهدین بنظر من بسیار گویاست و گویاتر از آن مقاربت شدید شخصیت‌هایی نظیر رفسنجانی و خامنه‌ای (احتمالاً برای گرفتن سهم بزرگ از ائتلاف آتی) است. ایران پس از مرگ خمینی آپسطن طوفان‌های جدی است که از میان احتمالات مختلف، بروز وضع انقلابی ضعیف‌ترین احتمال و شکل‌گیری ائتلاف‌های بورژوازی و دست‌بدست‌گشتن حاکمیت بدست جناحها و ائتلاف‌های گوناگون قویترین احتمال است! اینجاست که حکم مندرج در گاریب‌های اولیه در مورد سرنگونی رژیم را باید یکی از قویترین نقاط آن بحساب آورد: «پروزی انقلاب دموکراتیک با سنگگیری سوسیالیستی کشور ما صحنه مبارزات سیاسی گوناگون و دست‌بدست‌گشتن قدرت حاکمه بین نیروهای سیاسی مختلف خواهد بود.» (بولتن شماره ۱، ص ۳۶) و درک واقع‌بینانه‌تر آنجاست که به احتمال «استقرار یک جمهوری ساده که آزادی‌های دموکراتیک و حقوق بشر را رعایت کند.» (همانجا) اشاره میشود. البته کاملتر آن بود که ماهیت بورژوازی آزادی‌های دموکراتیک مزبور و دامنه و ضعف و کلا محدودیت‌های آن اشاره میشد.)

اما فراهم بودن شرایط برای مانورهای بورژوازی ایران، تنها عامل نیست؛ عامل مهمتر، در انگیزه‌ی بورژوازی ایران بسوی (عقلانی) کردن سیستم مسلط را باید در یک سلسله علل و عوامل ساختاری اقتصادی نیز جستجو کرد. (به عبارت دیگر علاوه بر «شرایط مساعد»، باید «ضرورتها و نیازها» را نیز در نظر گرفت.) این ضرورتها و ملاحظات ساختاری اقتصادی کدامند؟ استروکتور اقتصاد ایران که پس از رفرم‌های بوروکراتیک رژیم شاه بر شالوده‌ی کاملاً دست‌خورده‌ی اقتصاد انگلی و غیرتولیدی ناشی از درآمد نفت بنا شده، در رژیم ولایت فقیه‌خمينی به آخر خط خود رسید و مکانیزم آن دیگر بهیچوجه کارآیی برای اداره‌ی جامعه (حتی بشیوه‌ی بورژوازی!) ندارد. حتی در صورت شکل‌گیری یک آلترناتیو بورژوازی بر اثر تناسب قوای سیاسی در جامعه‌ی پس از مرگ خمینی استروکتور اقتصاد ایران دیگر نمیتواند بیش از این تداوم یابد و الزاماً عقلانی کردن آن با ایجاد زیرساخت‌های صنعتی و تولیدی به ضرورتی غیرقابل اجتناب بدل شده‌است. علاوه بر آن، در دوران انقلاب علمی و فنی و تقسیم بیش از پیش کار سرمایه‌داری و تشدید شکل فرامیلتی تولید سرمایه‌داری، انترناسیون اقتصاد ایران به اقتصاد جهانی نیز مستلزم تغییر زیرساخت اقتصاد انگلی نفتی به یک اقتصاد مستعد برای انتقال بخش‌هایی از خط تولید صنعتی دنیای سرمایه‌داری به

ایرانست (نظیرمدلهای کره ی جنوبی، هنگ کنگ، برزیل، سنگاپور ...). الزامات داخلی و خارجی ذکرشده در عرصه ی استروکتور اقتصادی، در واقع عامل زیربنائی در تقویت انگیزه ی عقلائی کردن سیستم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران آتی محسوب میشوند.

به این ترتیب اثر ضرورتها را با امکانات ترکیب کنیم، مشاهده میشود که اینبار بورژوازی ایران نیز با درسگیری از تجارب گذشته، قصد ندارد، از "فرصت طلائی" بدست آمده بسادگی بگذرد و تردیدی نیست که برای ایجاد مدل مطلوب خود قبل از هرچیز باید غول عظیم الجثه ای بنام جنبش کارگری و طبقه ی کارگر متشکل را از سر راه خود بردارد (چرا که، "فرصت طلائی" در صورت عدم گسترش نهادهای دیرپای بورژوائی، با تظاهر میراث شوم خرابکاریهای اسلامی از یکسو و باگسترش تعرض جنبش کارگری از سوی دیگر خیلی سریع از کف میروود!). مهار جنبش کارگری با شیوه های متداول سرکوب پلیسی و ترور دیکتاتوری، چنانکه تجربه ی گذشته نشان میدهد، عملاً غیرممکن است، و لاجرم باید شیوه های "عقلائی" برای مهار آن از سرکوب اقتصادی تا تحمیق سیاسی بکار گرفته شود، و این امر مستلزم اصلاحات جدی در ساختار رژیم سیاسی است!

دریک چنین چشم اندازی وظیفه ی جنبش کمونیستی ایران نیز روشن میگردد. وظیفه ی اساسی نیروهای بالنده و بالقوه ی کمونیستی ایران قبل از هرچیز از بین بردن موانع ایجاد نقل ائتلافی حول پلاتفرم حداقل و مناسبات درونی دمکراتیک و ایجاد نهادی نظیر شورای متحد هاشنگی (بانهادی ائتلافی شبیه آن) و در مرحله ی دوم تلاش همه جانبه برای درآمیختن با توده های کارگر میباشد. باید همه ی این اقدامات باهدف تبدیل پروسه ی رفرم به پروسه ی انقلاب در درازمدت صورت گیرد، یعنی سازماندهی هژمونی پرولتاریا برای تحقق انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی! هرگونه شعارسازی میان تھی و هیاهو در مورد راه قهرآمیز بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص، هرگونه تئوری بافی میان تھی در مورد هژمونی پرولتاریا بدون برداشتن گام عملی برای غلبه بر پراکندگی خطرناک جنبش کمونیستی، هرگونه فرمول سازی در مورد مساله ای بنام مرحله ی انقلاب (که بخش اعظم چپ بالنده و انقلابی و نه رفرمیست آنرا انقلاب دمکراتیک با سمکگیری یا فرجام سوسیالیستی ارزیابی کرده) و بی توجهی به تعمیم آن در شرایط مشخص کنونی، جنبش ما را در معرض انحرافات فاجعه بار راست و یا "چپ" قرار داده و میدان را برای تقویت همزمان گرایشات سکتاریستی از یکسو و ناپایلات

رفرمیستی و پوپولیستی (بویژه تئوری دو انقلاب جداگانه دمکراتیک و سوسیالیستی و راه‌رشد غیر سرمایه‌داری) باز خواهد کرد. اگر مرحله‌ی انقلاب ایران را انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی (با سنگبری سوسیالیستی) با هژمونی بی‌قید و شرط طبقه‌ی کارگر بدانیم، نمیتوان در تصمیم این حکم بر شرایط مشخص فعلی (بحران جنبش کمونیستی و دوری از طبقه و عقب نشینی جنبش کارگری، یعنی در یک کلام عدم وجود آلترناتیو پرولتری)، ناآهان انتظار سرنوینی انقلابی رژیم خمینی و تداوم آن به فرجام سوسیالیستی انقلاب را مطرح کرد! بدیهیست که در صورت پیدایش ثقل ائتلافی چپ و جذب و جلب نیروهای متشکل و پراکنده‌ی جنبش به این ثقل در تناسب قوای سیاسی تحول عظیمی صورت خواهد گرفت و چه بسا معادلات نوین ایجاد کرده و بورژوازی را به یک تجدیدنظر در برنامه‌ی خود وادارد. ولی البته، در برابر عوامل عینی نباید تاثیر یک چنین عامل ذهنی را مطلق کرد. در صورت یک چنین تصمیم مکانیکی، باید اساسا این بزرگترین دستاورد تئوریک چپ بالنده را کنار گذاشت و یکبار دیگر به تئوری رفرمیستی و باطل‌شده‌ی حزب توده مبنی بر قبول پیشاهنگی افسارمبانی و سرکردگی پرولتاریا در "فرجام نهائی" انقلاب "دمکراتیک ملی" بازگردیم! (مثلا در شرایط مشخص فعلی، مجاهدین در راس جنبش اقدام برای سرنوینی رژیم را شروع میکنند و کمونیستها لابد به سرکردگی حزب توده‌ی ایران "انقلاب" را به "فرجام" خود میرسانند!) بگذار شعارها و تحلیل‌های دمکراتیک را کنار بگذاریم و تز علمی و انقلابی "مرحله‌ی انقلاب ایران به مثابه‌ی انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی به سرکردگی پرولتاریا" را با خونسردی و بدور از خیالبافیهای افراطی در شرایط مشخص ایران امروز (و نه دیروز!) بررسی کنیم. امروز ما کمونیستهای ایران باید خود را برای یک مبارزه‌ی طبقاتی گسترده و مرکب در شرایطی جدید و به احتمال زیاد ناشناخته آماده کنیم. شرایط جدید، کنار رفتن واسطه‌های میانی و رودررویی مستقیم و مستقیم‌تر بورژوازی و پرولتاریای ایرانست.

به این ترتیب بنظر ما در مورد مقوله‌ای بنام سرنوینی رژیم اسلامی، در مجموع احکام کاربایه‌ی اولیه درست است و باید بخش‌های "مساله‌ی سرکردگی در انقلاب ایران" (ص ۲۹)، "وظایف کمونیستها: تشکیل شورای متحد هاهنگی" (ص ۳۰ - ۲۹) و "سرنوینی رژیم جمهوری اسلامی" (ص ۳۱) را جزو قویترین و اصولیترین اسنادی دانست که تا بحال در سطح جنبش کمونیستی ایران منتشر شده است و آن بخش از مقاله‌ی (ر. مانی) که با درک قدیمی و بدون تحلیل از شرایط مشخص به مقوله‌ای مانند سرنوینی مینگرد، با توجه به مجموعه‌ی موارد ذکر شده نمیتواند قابل قبول باشد (اگرچه تذکرات بجا و اصولی آن در موارد دیگر چنانکه در ابتدا ذکر شد، باید مورد توجه قرار گیرند).

بی تردید میان مدل‌های نظری بورژوازی ایران و مدل‌های نظری کمونیست‌های ایران تا واقعیت زنده‌ی عملی تفاوتها و سایه‌روشن‌های متعدد وجود خواهد داشت. در حال حاضر رژیم ولایت فقیه و بازوهای سرکوبگر آن وجود دارند و مدل‌های اقتصادی و سیاسی آتی اپوزیسیون، تنها روی کاغذ بیجان ترسیم نمی‌شوند. از اینرو مطلق کردن هر یک از شقوق احتمالی در شرایطی که هنوز خمینی نمرده، هنوز جنگ ادامه دارد، هنوز ثقل ائتلافی چپ تشکیل نشده، هنوز جنبش کارگری زیر ضربات بحران جنگ و بحران اقتصادی و زیر مهمیز ترور پلیس اسلامی در حال عقب‌نشینی توأم با جنگ و فریز است، هنوز ...، دور از واقع‌نگری مارکسیستی است و لاجرم "کمونیست‌های ایران باید برنامه و سیاست مشخص و متناسبی برای حالات مختلف تحولات سیاسی آینده‌ی کشور داشته باشند." (بولتن شماره ۱ - ص ۳۰) و البته در اینراه هرگز نباید از استراتژی بلندمدت خود مبنی بر سازماندهی انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی منحرف شوند. زیرا "اصالت حزب طبقه‌ی کارگر قبل از همه در اساسی‌ترین وظیفه‌ی آن، یعنی در دفاع از منافع کوتاه مدت و دراز مدت کارگران و زحمتکشان نهفته است." (همانجا) در شرایط فعلی، شرط ضرور و حیاتی برای حفظ این اصالت و برای پاکیزه‌نگهداشتن ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر و فاصله‌گیری و فاصله‌گذاری نسبت به سایر احزاب و نیروهای غیرپرولتری (و برقراری هر نوع اتحاد با آنها)، ایجاد ثقل ائتلافی چپ (شورای متحد هماهنگی با هر شکل و مضمون آن) می‌باشد. بی تردید، باید هدف عاجل ائتلاف مزبور نیز سرنگونی قهرآمیز رژیم ج. ا. باشد، منتها با درک احتمالات مختلف و بمنظور اجتناب از غافلگیری در برابر هر یک از احتمالات مزبور!

ضمائم

۱- بنظر ما مناسبترین تعریف برای انقلاب ایران، "انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی" است. جایگزینی واژه‌ی "فرجام" بجای "سمتگیری" به لحاظ چند عامل ضرورت دارد: اولاً از این نظر که ترمینولوژی مزبور، ماهیت تئوری انقلابی و صحیح "یک انقلاب واحد با دو مرحله" را در برابر تئوری رفرمیستی "دو انقلاب جداگانه‌ی دمکراتیک و سوسیالیستی"، (که اساس تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری است)، بهتر منعکس میکند. ثانیاً از این نظر که آغاز و پایان استراتژیک روند انقلابی در ایران امروز را بخوبی منعکس میکند ("سمتگیری سوسیالیستی" فرجام کار را بزحمت نشان میدهد).

ثالثاً از این نظر که با بکار بردن این واژه با ادبیات عمیقاً جاافتاده‌ی حزب توده‌ای که بیانگر مفهوم تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری (و گهگاه با بکارگیری واژه‌ی "ستکبری سوسیالیستی" به مفهوم ناصری یا ولایت فقیهی آن!) است، فاصله‌گذاری میشود و مانع بروز توهم در توده‌ها میگردد. رابعا از این نظر که اساساً فاصلهی میان تحولات دمکراتیک (از نوع انقلابی و نه رفرمیستی بورژوازی آن) با تحولات سوسیالیستی کوتاه‌است و احتمال دداخل این مراحل نیز زیاد است.

۲- ایران آتی مستعد انواع پروسه‌های رفرم بورژوازی است که نباید آنها را با آغاز انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی اشتباه گرفت (همانطوریکه در کارپایهی اولیه به درستی مطرح شده). اشتباه در این امر، میتواند خیلی سریع کمونیستها را بورطهی رفرمیسم از نوع دیگر (نه رفرمیسم راه رشد غیرسرمایه‌داری، بلکه رفرمیسم کلاسیک دریک دمکراسی احتمالی بورژوازی) بکشاند. آغاز انقلاب دمکراتیک با فرجام سوسیالیستی هنگامی خواهد بود که جنبش کارگری در راس جنبش عام دمکراتیک توده‌ها تعرض همه‌جانبه‌ی خود را در کلیه‌ی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شروع کند و مطالبات آن فراتر از چهارچوب نظام بورژوازی مسلط برود و بموازات آن، کمونیستها به زندگی خارج از طبقه‌ی خود پایان داده، درون طبقه جای بگیرند. همه‌ی اینها مستلزم عبور از یک سلسله مراحل سیاسی (در صورت شکل‌گیری یک جمهوری بورژوازی "ساده"، با تداوم طولانی و تدارک شده‌ی مبارزه برای سرنگونی رژیم استبدادی از هرنوع و قماش آن) میباشد. از اینرو در تشخیص آغاز انقلاب دمکراتیک منتج به فرجام سوسیالیستی (انقلاب واحد با دو مرحله) باید قبل از هرچیز به میزان تاثیرگذاری طبقه‌ی کارگر و پیشاهنگان سیاسی‌اش یعنی کمونیستها در عرصه‌ی مبارزات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کل جامعه توجه کرد و توجه داشت که بدون سرکردگی پرولتاریا، هر جنبش توده‌ای در شرایط تسلط سرمایه‌داری و در شرایط مشخص ایران امروز مالا به رفرم و نه انقلاب منجر خواهد شد. درک ما از مرحله‌ی انقلاب در ایران اینرا نشان میدهد.

با درود امید سوئد ۱۹۸۷/۶/۵

بہا معادل ۳ مارک آلمان فدرال

آدرس ما :

RIVERO

B. P. 47

92215 SAINT CLOUD CEDEX

FRANCE